حیدر مهرگان

اکتبر
و
ضد اکتبر

نقد و نظری بر دیدگاه‌های چپ‌گراها و چپ‌نماها
دربارهٔ «دوران تاریخی» و «راه رشد غیرسرمایه‌داری»

انتشارات حزب تودهٔ ایران

اکتبر و ضد اکتبر

(نقد و نظری بر دیدگاه‌های چپ‌گراها و چپ‌نماها
دربارهٔ "دوران تاریخی" و "راه رشد غیرسرمایه‌داری")

حیدر مهرگان

انتشارات حزب تودهٔ ایران، ۱۶ آذر، شمارهٔ ۶۸

مهرگان، حیدر
اکتبر وضد اکتبر
چاپ اول مرداد ۱۳۶۰
حق چاپ ونشر برای **شرکت سهامی خاص انتشارات توده** محفوظ است

بها ۴۰ ریال

فهرست

پیش‌گفتار

"راه رشدغیرسرمایه‌داری" در رخسار تئوریک آن از دستاوردهای حاصلخیز مارکسیسم ـ لنینیسم و درجلوهٔ عملی آن، ازشاخه‌های پرتوان وپرظرفیت روند واحد انقلاب جهانی است. اهمیت نظری وعملی "رشد غیرسرمایه‌داری" بیش از همه درتوفیق آن به‌خاطر تطبیق تئوری مارکسیستی ـ لنینیستی اتحادپرولتاریا با توده‌های عظیم زحمتکشان غیر پرولتر و استثمارشوندگان وستم‌دیدگان نظم سرمایه، درنبردمشترک علیه‌امپریالیسم جهانی درمسیرنیل به سوسیالیسم، با شرایط عصرنوین تاریخ جهانی است.

مارکسیسم ـ لنینیسم ضرورت تعیین کننده و امکان واقعی این اتحاد را نخست درمقیاس یک کشور، به ثبوت رساند و درانقلاب اکتبر به نمایش گذاشت. و آنگاه با بهره‌گیری از ثمرات اکتبر که گشاینده دروازه‌های عصر جدید بود، این امکان را از مرزهای کشور واحد، به مقیاس جهانی تعمیم داد و راه "میان‌بر" تازه‌ای فرا روی خلق‌ها و ملل عقب‌مانده انقلابی که دره‌ای عمیق و پهناور بین آن‌ها و تمدن معاصر فاصله انداخته است، بازکرد. این "راه" هنوز تازه و به همین دلیل که برای اولین بار در عرصهٔ تاریخ پیموده می‌شود، در انتظار کشف و شهود بیشتر و عمیق‌تر و درصحنهٔ تئوری و آزمون زندگی، صیقل خوردن و تبلورهمه‌جانبه‌تر است. اما توشه‌ها و گنجینه‌های "رشد غیرسرمایه‌داری" تا همین‌جا و تا همین حد، آن‌قدر پربار، هدایت‌گر و آفریننده است که اهمال دربهره‌گیری از آن قصوری عقوبت‌زاست که نمی‌تواند گران تمام‌نشود. رشدغیرسرمایه‌داری به اشکال متنوع درمیان مللی که در سودای فائق آمدن برآثار و آفات عقب‌ماندگی قرون و اعصارند، به صورت گرایش مسلط، ضرورتی که از خلال انواع موانع و پیشداوری‌ها راه خود را می‌یابد، به ظهور می‌رسد. و این خود روایتی از حقانیت عینی این"راه" است که قلمرو جغرافیائی خود را درقاره‌های ستم‌دیده و امپریالیسم زده هرازچندی با فتحی نو، وسعت می‌بخشد.

هدف این نوشتار مختصر، که نخست به صورت چند مقاله جداگانه برای "نامهٔ مردم" تنظیم شده بود، بررسی و تحقیق درجوانب مختلف "راه‌رشدغیرسرمایه‌داری" نیست ـ که دراین باره کتاب‌ها و تحقیقات جامع و ارزندهٔ بسیار دردسترس است ـ این نوشتار مقولهٔ راه‌رشدغیرسرمایه‌داری را به طورمشخص درترکیب و ارتباط‌آن با "دوران تاریخی" نوین که خود اینجا و آنجا، و به ویژه درمحافل‌چپ‌گرایان و چپ‌نمایان مساله بحث انگیزی است، مورد کاوش وبررسی قرارمی‌دهد.

طرح کلی مسئله

عصرما، عصرگذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم درمقیاس جهانی است. مبداء این عصر، انقلاب کبیر اکتبراست که به عصرجهانشمول سرمایه‌داری‌خاتمه داد و باتقسیم جهان به دوسیستم اقتصادی- اجتماعی آشتی‌ناپذیر، میدان عمل سیستم‌سرمایه‌داری را تنگ و استحکام آن را ازبنیاد متزلزل کرد. با پیروزی اکتبر پرولتاریای جهانی درمرزهای تاریخی نوینی قرارگرفت و عامل و نیروی شگرف جدیدی وارد میدان‌شد که معیارها و ارزش‌ها را در آوردگاه انقلاب و ضدانقلاب درپهنهٔ دنیائی، از ریشه دگرگون کرد.

دوران‌ما، دوران اکتبرو تحقق آرمان‌رهائی‌بخش آن‌است که به قول لنین **"انهدام‌سرمایه‌داری وآثارآن‌واجرای‌اساس نظم‌کمونیستی، محتوی‌بنیادین آن را تشکیل‌می‌دهد"**. هرگونه‌نفی‌واقعیت‌این‌دوران، هرگونه‌جهد عملی‌یاتئوریک برای تحریف و تکذیب مضمون وسمت‌گیری وخصلت اصلی دوران ما، هرگونه ترفند سیاسی و سفسطهٔ تئوریک و بندبازی با برخی از نقل‌قول‌های کلاسیک‌ها و شخصیت‌های بارز مارکسیستی به نیت اثبات امپریالیستی‌بودن عصرما، یامسخ محتوی ومسیر و ویژگی‌های عمدهٔ آن، چه آگاهانه و غرض‌آلود باشد، چه ازسر غفلت و ناآگاهی، تنها یک ثمره و معنی دارد: نفی اکتبر، مغشوش جلوه‌دادن سیمای اکتبر، و کوشش درجهت بیرنگ کردن آثار ونتایج آن درتاریخ بشری. پذیرش اکتبر درحرف و به حساب نیاوردن آن درعمل و درمعادلات جهانی، القاء رسوب کرده‌ای دربسیاری از ذهن‌هاست. حاشای واقعیت اکتبر، به هر شکل یا شیوه‌ای، ازمظاهر و سموم آن افسونی است که می‌خواهد سرمایه‌داری را ابدی نشان دهد. اینست جوهرنهائی انواع جدل‌ها و جنجال‌هائی که اغلب با لعاب انقلابی و الفاظ مشتعل مارکسیستی، مضمون، خصلت و سمت‌گیری اصلی عصرما را به مثابهٔ عصرگذار ازسرمایه‌داری به سوسیالیسم لوث می‌کند.

* * *

درمیان آثار، پدیده‌ها وروندهائی که محصول انقلابی عصر گذار ازسرمایه‌-

داری به سوسیالیسم است، راه رشدغیرسرمایه‌داری یکی از **دستاوردهای بزرگ** محسوب می‌شود. انتخاب فزایندهٔ راه رشدغیرسرمایه‌داری **که شکل ویژه‌ای از** تلاشی اقتصاد جهان سرمایه‌داری است، توسط خلق‌ها و کشورهای عطشان استقلال و آزادی، عامل و اهرم بسیار نیرومندی برای رشد و تکامل روندانقلاب جهانی است. این پدیده را می‌توان درپی رویدادهای تاریخسازی چون تشکیل سیستم جهانی سوسیالیستی، و ازهم‌پاشیدن سیستم مستعمراتی، انقلابی‌ترین و پردامنه‌ترین مولود عصر انتقالی کنونی دانست. اگر اکتبر ظفرمند و انکشاف آن درمجموعهٔ جهانی سوسیالیسم، عمده‌ترین زمینه‌ساز تلاشی **سیستم مستعمراتی کهن** بود، کشورهائی که با تکیه به سوسیالیسم واقعا موجود راه رشد غیرسرمایه‌داری رامی‌پیمایند، چونان زوبینی قلب فرسودهٔ **استعمارنو** را آماج گرفته‌اند.

استعمارنو درفشرده‌ترین مفهوم، مجموعهٔ تلاش‌ها و شگردهای اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی است که برای نگهداشتن کشورهای درحال رشد در نایرهٔ تولید جهانی سرمایه‌داری و تقسیم‌امپریالیستی بین‌المللی کار، اعمال می‌شود. درعصرما هرگونه مبارزه و مقابله جدی به قصد عقیم‌گذاشتن این تلاش‌ها و شگردها و بیرون آمدن از تقسیم امپریالیستی بین‌المللی کار، حائز خصلت رهائی‌بخش، خلقی و انقلابی است. تجربه گواه است که راه رشد غیرسرمایه‌داری برای ملل عقب‌نگهداشته شده، موثرترین و عملی‌ترین طریق رهائی از چنبرهٔ بی‌دورنمای سرمایه‌داری امپریالیستی وسریع‌ترین وسیلهٔ فائق آمدن بر ارثیهٔ عقب‌ماندگی و نارسی قرون است. رشد سرمایه‌داری در ممالک آسیا و آفریقا و آمریکا و **استعمارنو** باهم‌پیوند ناگسستنی دارند و وجود یکی بدون دیگری غیرممکن است. از اینجا می‌توان به انگیزه و کنه تمهیدات الوان امپریالیسم و القاء شبهه و ناباوری و سوءظن او درمیان خلق‌ها و کشورهای نواستقلال و جنبش‌های آزادی‌بخش برای انصراف آن‌ها از گزیدن راه رشد غیرسرمایه‌داری پی‌برد. و باز از همین‌جا می‌توان دریافت که عناد و ستیز با اصل رشدغیرسرمایه‌داری، مسخ تئوریک آن وبی‌فرجام وانمودن این راه، صرف‌نظر ازحسن‌نیت یا سوءنیت احتمالی که درپس آنست، درنهایت به سود چه نیروهای سیاسی وطبقاتی است

* * *

پیوند عصرکنونی که اکتبر میلاد آنست، با تحقق رشد غیرسرمایه‌داری از تئوری به عمل مستقیم، پیوندی ماهوی، تعیین کننده و خلاق است. یعنی رشد غیرسرمایه‌داری به گونهٔ یک‌واقعیت عملا موجود، مرهون‌شرایط و استعدادهای استثنائی عصرانقلابی‌گذار ازسرمایه‌داری به سوسیالیسم است و بنابراین با

موازین و امکانات اعصار پیش از اکتبر و ازآن‌جمله عصرامپریالیسم ، قابل‌تبیین و اجرانیست. تنها درفضائی که پرولتاریای جهانی و مولود آن ، سوسیالیسم واقعا موجود درکانون تحولات بین‌المللی و در راس دوران قرارگرفته‌اند ، این امکان کاملا بی‌سابقه به ظهوررسیده که مجال وچشم‌انداز تاریخی اقشارزحمتکشان غیرپرولتری و نمایندگان سیاسی آن‌ها که به دموکرات‌های انقلابی معروف‌اند ، درحاکمیت دولتی گسترش فوق‌العاده‌ای بیابد. اینان علی‌رغم دوران‌سیطرهٔ جهانی‌سرمایه‌که به سرآمده است، می‌توانند برای تولید بزرگ راه بگشایند ، بی‌آن‌که این تولید در راستای توسعه سرمایه‌داری باشد ، می‌توانند اصلاحات دموکراتیک وسیعی را درشئون مختلف حیات اجتماعی وازجمله درعرصهٔ مناسبات‌ارضی به سود زحمتکشان روستا به پیش ببرند ، بی‌آن که این اصلاحات با وجود خصلت بورژوائی آن ، درحریم وحصار تنگ سرمایه‌داری متوقف بماند ، می‌توانند ، به تکنولوژی، تخصص، تجربه علمی و فنی ، و اعتبارات مالی و مناسبات تجاری طبیعی که شرط‌ضرور پیشرفت و تعالی و معاصربودن با دنیای کنونی است ، دست یابند ، بی‌آن که از این طریق ، درتارهای سرمایهٔ انحصاری به دام افتند. این امکانات تا قبل از اکتبر، درانحصار سرمایه‌داری بود و برخورداری از آن جز به ازای تبدیل شدن به زائدهٔ اقتصادی و آنگاه سیاسی امپریالیسم میسرنمی‌شد. با طلوع اکتبر و آغاز عصرنو، برای خلق‌های تشنهٔ استقلال وجنبش‌های آزادی‌بخش این افق گشوده شد که ازیوغ سرمایهٔ انحصاری بگسلند ، اقتصاد خود را برمحور دیگری بنا نهند و ازتقسیم‌کار سوسیالیسم جهانی بهره‌مند شوند. اکتبر و پیامدهای ناشی از آن که رخساره دوران ما را می‌سازد ، انحصار امپریالیسم و تیول بی‌رقیب او را درهم‌شکست و از این رخنه تاریخی ، تنفس‌گاهی برای انقلاب‌های ملی و جنبش‌های آزادی‌بخش پدیدآورد که جانمایهٔ راه‌رشدغیرسرمایه‌داری درآن قوام یافت. درپرتو امکانات و استعدادهای نوظهورعصرجدید ، دولت‌های تازه‌ای پیداشدند که ازنظرتاریخی ، تاکنون‌پشتوانه و زمینهٔ پیدائی نداشتند. این‌دولت‌ها ، نمایندهٔ سیاسی پرولتاریا نبودند ، اما مانند تمامی دولت‌های نظامات طبقاتی گذشته ، نمایندهٔ و حافظ منافع اقلیت جامعه هم نبودند. دموکرات‌های انقلابی درکشورهای عقب نگهداشته شده، حامل خواست‌ها، آرمان‌ها و منافع اکثریت عظیم زحمتکشان و تبلور سیاسی ارادهٔ این توده‌های میلیونی‌اند. این دولتی‌تاریخا" نوین است که با دولت سوسیالیستی که آن‌هم انعکاس میل و آرزوی اکثریت زحمتکشان و آفرینندگان یدی وفکری است ، تفاوت جوهری دارد. اما این دولت تاریخا"نو که امرتجدید سازمان جامعه را در راه‌رشدغیرسرمایه‌داری به عهده دارد ، با هیچ یک از انواع دولت‌های جوامع طبقاتی باستانی تا امروز نیز همگن و ازلحاظ ماهیت قابل قیاس نیست. تمامی دولت‌های جوامع برده‌داری،

فئودالیسم و تمامی اعصار سرمایه‌داری، بیانگر ومدافع منافع اقلیت‌استثمارگر بوده‌اند ، درحالی که دولت رهبری‌کنندهٔ رشدغیرسرمایه‌داری، سازمان دیکتاتوری دموکراتیک خلق و تجسم منویات ومصالح اکثریت و ابزار قهر این اکثریت قاطع برعلیه اقلیت ممتاز و امپریالیسم حامی‌آن‌هاست. این دولت خلقی ، تنها با دولت پرولتری، یعنی انقلابی‌ترین وپی‌گیرترین دولت اکثریت ، وجوه‌اشتراک بسیار و آماج‌های متعدد همسان دارد. پیدایش دولت راه رشد غیرسرمایه‌داری، تنها وتنها درشرایط‌مساعد دوران ما ، یعنی دورانی که دو سیستم اقتصادی‌ـ اجتماعی ناسازگار ، درپهنهٔ آن نبرد مرگو زندگی را درهمه صحنه‌ها ، سامان می‌دهند و سوسیالیسم به صورت عامل تعیین کنندهٔ تاریخ درآمده است ، مجال می‌تواند داشته‌باشد.

* * *

لنین با محاسبهٔ نبوغ آمیز تغییرات بنیادین اکتبر درجهان و امکانات نوین خلق‌های انقلابی ودولت‌های منبعث از آن‌ها بود که‌راه‌رشدغیرسرمایه‌داری را ، حتی درشرایط فقدان رهبری مستقیم و بلاواسطهٔ پرولتاریای خودی، در کشورمفروض، پیش بینی و توصیه کرد. توصیهٔ لنین ریشه درتحلیل‌های بنیان‌ـگذاران فلسفهٔ علمی داشت. مارکس و انگلس نخستین بار این احتمال را در پیشگفتار روسی ***مانیفست*** در رابطه با "آبشین‌های روسی" یعنی واحدهای مزروعی اشتراکی که از گذشته‌های بسیار دورتقریبا دست نخورده باقی مانده بود ، مطرح کردند. بعدها "انگلس" این اندیشه را در ***مناسبات اجتماعی در روسیه*** پررنگ‌تر کرد و پروراند.

لنین‌برخلاف چپ‌روها و چپ‌نماهائی که به نام او، علیه او رفتارمی‌کنند، پیروزی و امکان راه رشدغیرسرمایه‌داری را موکول به‌هژمونی پرولتاریا نمی‌کرد. برعکس او تاکید داشت که درفضای نوین جهانی، حتی درآن هنگام که لوازم رهبری پرولتری مهیا نیست **"راه رشد سرمایه‌داری را نباید حتمی دانست"**. لنین درگزارشی که به سال ۱۹۲۰، در آغاز عصرجدید تاریخ بشری، ازطرف کمیسیون مسائل ملی ومستعمراتی ، درکنگرهٔ دوم انترناسیونال سوم ایرادکرد ، به تاکید گفت:

" اگر پرولتاریای پیروزمند انقلابی دربین(کشورهای عقب‌مانده‌ای که آزادشده‌اند وپس از جنگ درآن‌ها جنبش‌های مترقیانه‌ای دیده می‌شود) منظما تبلیغ کند و دولت شوراها از وسایلی که دراختیاردارد، به آن‌ها یاری دهد، در این صورت درست نخواهد بود که گفته شود راه رشدسرمایه‌داری برای خلق‌های عقب‌مانده امری

ناگزیر است. آن‌ها (خلق‌های عقب‌مانده) به یاری پرولتاریای کشورهای دیگر می‌توانند از طریق مدارج معین رشد وبدون طی مرحلهٔ رشد سرمایه‌داری، به کمونیسم انتقال یابند."

"لنین معتقد نبود که کشورهای خاور فقط درصورت به قدرت رسیدن کمونیست‌ها می‌توانند مرحلهٔ رشدسرمایه‌داری را دوربزنند، کوتاه کنند، یا متوقف سازند. وی ثابت کرد که راه رشدهائی از این‌گونه، درنتیجهٔ مبارزهٔ سازمان‌های توده‌ای زحمتکشان که باید باشرکت فعالانهٔ کمونیست‌ها ایجاد شوند وفعالیت کنند (این وظیفه عمدهٔ آن‌هاست) ودرنتیجهٔ مساعدت و همکاری طبقهٔ‌کارگر بین‌المللی و به ویژه کشوری که به سوسیالیسم دست‌یافته است، پدید می‌آید. وی همچنین این دورنما را تصویرکرد که‌کشورهای عقب‌مانده با ایجاد نظام سیاسی خلقی به رهبری سازمان‌های انقلابی توده‌ای (غیرحزبی) می‌توانند "**باطی‌کردن مدارج معینی از رشد**" به کمونیسم برسند. شرط چنین رشدی تشکیل "**گردان‌های مستقل رزمندگان و سازمان‌های حزبی**" است."

اندیشهٔ راهنمای لنین درکنگره‌های کمینترن به‌موازات تجربهٔ زندگی گسترش یافت. کمینترن براین اصل که پراتیک زنده بعدها کاملا به آن رای داد، صحه گذاشت که گذار به رشدغیرسرمایه‌داری می‌تواند به رهبری یک بلوک سیاسی، مرکب از پرولتاریا، دهقانان زحمتکش و قشرهای خرده بورژوازی شهر و ده صورت گیرد.

این نظریه از آن دم که درگهوارهٔ خویش بود مخالفت چپ‌گرایان ناباور زمانه خود را به انحاء گوناگون برانگیخت. کنگرهٔ دوم کمینترن که به سال ۱۹۲۰ تشکیل شد، هم عرصه ارائه و تبلور این نظریه و هم آوردگاه ناباوران بود. "چپ‌گرایان درحالی‌که وجود چنین امکانی را می‌پذیرفتند، با این‌حال لازم نمی‌دیدند که کمونیست‌ها از نیروهای انقلابی ملی حمایت کنند و جبههٔ متحدی با آن تشکیل دهند. آن‌ها اعتقاد داشتند که کمونیست‌ها یک وظیفه بیشترندارند: در راس مبارزهٔ توده‌ها قرارگیرند، به آن‌ها کمک کنند تا از روی مرحلهٔ دموکراتیک انقلاب به خاطراستقلال ملی وآزادی بجهند و تحول‌جنبش آزادیبخش ملی به انقلاب پرولتری را شتاب بخشند و از این طریق آزادی ملی و رهائی اجتماعی را هم‌زمان تامین کنند. دریک کلمه، آن‌ها طرحی غیرواقع‌بینانه، نارس و درنتیجه دست‌نیافتنی و ماجراجویانه را به عنوان شق مقابل رشدسرمایه‌داری پیشنهاد می‌کردند." چپ‌گرایانی که از این طرح دفاع می‌کردند ناقل پندارهای "م.ن.روی" کمونیست هندی بودند. "روی" خود درکنگره شرکت داشت و از فعالین آن بود. "سراتی" نمایندهٔ سوسیالیست‌های

ایتالیائی می‌کوشید مضمون چپ‌گرایانه‌ای را که خطوط کلی آن وصف شد، به بیان دیگری به کنگره تزریق کند. از آنجا که نظرات "روی" و "سراتی" باهمهٔ قدمت آن، انطباق حیرت‌آور و یا حداقل وجوه مشترک زیادی با اندیشه وعمل اکثر چپ‌روهای آئین‌پرست امروزی جامعهٔ ما دارد– و این به هیچ وجه‌غیرطبیعی و نامنتظره نیست– اندکی مکث بر روی این مبحث جایز است. "سراتی" ازموضع ماوراء چپ می‌گفت:

"جنبش آزادیبخش ملی فقط درصورتی می‌تواند انقلابی باشد که طبقهٔ کارگر سیاست‌های طبقاتی خود را داشته باشد... فقط ازطریق انقلاب پرولتری و رژیم شورائی است که ملت‌های تابع می‌توانند خود را آزاد کنند. این کار ازطریق اتحاد موقت کمونیست‌ها با احزاب بورژوایی که انقلابیون ناسیونالیست خوانده می‌شوند، میسرنیست".

"سراتی" از این امرخطیر و بسیارحساس غافل بود که ناسیونالیسم ضدامپریالیستی در دوران کنونی نیروی عمده درکشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره سابق است و درتکامل سیاسی خلق‌هائی که از استعمار رهائی یافته و هنوز درگیر مبارزهٔ استقلال خویشند، مرحله‌ای قانونمند به‌شمارمی‌رود.

"سراتی" علنا با طرح لنین درکنگرهٔ کمینترن مبارزه می‌کرد که "**بهره‌گیری از بورژوازی ملی دموکراتیک را به مثابهٔ متحد پرولتاریا درنبردعلیه‌امپریالیسم**" پیشنهاد می‌کرد. لنین با نظرات "روی" نیز به طورقاطع به مقابله پرداخت. او "شرایطی را مشخص کرد که به کشورهای ازلحاظ اقتصادی عقب‌مانده فرصت می‌دهد مرحلهٔ رشدسرمایه‌داری را کوتاه کنند، یاحتی یک‌سره آن را دوربزنند. ازجملهٔ این شرایط، یکی رشدآگاهی سیاسی وسطح تشکل وفعالیت مستقل‌توده‌های زحمتکش و ستم‌دیده است وشرط دیگر که عاملی است با اهمیت تاریخی که فقط پس ازپیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر روسیه ظهور کرده، مساعدت پرولتاریای ظفرمنداست. پرولتاریا با قوام‌بخشیدن به اقتدارخود درتعدادهرچه بیشتری از کشورها و با تبدیل سوسیالیسم از نیروئی ملی به نیروئی بین‌المللی، می‌تواند نفوذ روزافزونی برسیاست جهان اعمال کند."

"تئوری لنینی راه رشدغیرسرمایه‌داری، ادامه و تکامل آموزش وی دربارهٔ نقش جهانشمول تاریخی پرولتاریا درشرایط آرایش و تناسب جدید نیروهای اجتماعی– سیاسی، درمقیاس سراسرجهان و استراتژی جنبش کمونیستی بین‌المللی درمسالهٔ ملی– مستعمراتی بود. به نظر "و.ای.لنین" طبقهٔ‌کارگر انقلابی کشورهای رشدیافتهٔ غرب و درنوبت اول پرولتاریای پیروزمند روسیه به خلق‌های زحمتکش کشورهای ستم‌زده کمک می‌کند، تا به راه جدید، به راه غیرسرمایه‌داری گام نهند. کمونیست‌های خود این کشورها باید ازطریق

برانگیختن و رشددادن تمایل توده‌ها به "**تفکر مستقل سیاسی و فعالیت مستقل سیاسی**" کار درسازمان‌های خلقی را گسترش داده، درآن‌ها تاثیرکنند." خود خصلت دوران ما که گرایش مسلط به سوسیالیسم را ازخلال رویدادهای مرتبط به هم وپراکنده بروز می‌دهد، در زندگی ملل جداگانه تغییرات دامنه‌دار و ژرف اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ودرمناسبات بین‌المللی، مسائل تازه گوناگون پدید می‌آورد. هرچه جهان از اکتبر دورترمی‌شود و برشانهٔ اکتبر بیشتر قد می‌کشد" اوضاع و احوال تاریخی به نحوی بنیادی تغییرمی‌یابد. این امرتنها موجب آن نشده است که خواست‌ها وایدئولوژی‌های غیرپرولتری، غیرمارکسیستی دموکراتیک انقلابی، بالمآل زیادتر از آنچه در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم ممکن بود، به سمت تحول سوسیالیستی جهان متمایل گردند، بلکه همچنین موجب تحول درخود ایدئولوژی‌های دموکراتیک انقلابی درجهت اخذ برخی از احکام جداگانهٔ سوسیالیسم علمی‌شده است." ما می‌دانیم که "خاصیت دوگانهٔ توده‌های غیرپرولتری زحمتکشان که دانش مارکسیسم ـ لنینیسم آن را ازلحاظ نظری اثبات کرده و زندگی برآن مهرتائید زده است، یک امرمقدر و تغییرناپذیر نیست و تناسب نیروها درچارچوب این دوگانگی یک مقدار ابدی و همیشگی نیست.

باید به این مطلب بسیارمهم نیزتوجه داشت که منافع آیندهٔ توده‌های خرده‌بورژوائی خاوردراین نیست که سرشت خرده‌بورژوایی آن‌ها تثبیت گردد، بلکه دراین است که آن‌ها دوش به دوش رشد تاریخی که درسراسر جهان در سمت برتری یافتن"گرایش زحمتکش" بر"گرایش مالک" درجریان است، هرچه سریع‌تر رشد و تطوریابند. این بدان معنی است که دموکراسی ملی و جناح چپ آن یعنی دموکراسی انقلابی، ازیک پایه وسیع اجتماعی برخوردارند و درگستره تاریخی‌ـ جهانی اتحاد آن با سوسیالیسم واقعا موجود تحکیم‌خواهد شد." وجود حالت بحرانی درمناسبات میان امپریالیسم و کشورهائی که تا امروز طعمهٔ آن بوده‌اند، از مشخصات بارز عصرما و نمایای میل غالب این عصراست. به گفتهٔ "بوریس پوناماریف" دربستر خروشان دوران کنونی "**اندیشهٔ بی‌پایگی اجتماعی سرمایه‌داری و ضرورت گذار به شکل عالی‌تر سازمان اجتماعی، یعنی به سوسیالیسم، با نیروی هرچه بیشتر درفکر و ذهن انسان‌ها رسوخ می‌کند. بـه همین مناسبت اهمیت استراتژی و تاکتیک سیاسی درست ما، تشکل نیروهای عمده‌ای که درمقابل امپریالیسم قرارگرفته‌اند ،یعنی طبقهٔ کارگر و متحدین آن ... بیش ازپیش به صورت مساله‌ای مهم مطرح می‌شود.**" درمتن این‌آمادگی ذهنی‌و این روحیهٔ مساعد است که شرایط عینی کاملا بی‌سابقهٔ دوران ما برای گزینش راه رشدی سوای رشدسرمایه‌داری، برجستگی و جذبهٔ بازهم بیشتری می‌یابد. از آنجا که سوسیالیسم بدون فراهم‌آمدن بنیاد مادی و فنی آن عملی

نیست، از آنجا که "استقرارهرفرماسیون اجتماعی‌ـ اقتصادی تنها برپایهٔ سطح معینی از تکامل نیروهای مولد امکان پذیراست"، از آنجا که بدون صنعت‌ماشینی بزرگ وبرنامه‌ریزی علمی و متمرکز برای اقتصاد که خود ازخصلت مناسبـــات تولیدی سوسیالیستی یعنی از مالکیت اجتماعی وسایل تولید ناشی می‌شود، سوسیالیسم زمینهٔ عینی نمی‌یابد، راه رشد غیرسرمایه‌داری و تنها این راه رشد نزدیک‌ترین وبی‌دردترین راه به سوی سوسیالیسم است. و این است رمز اعتلا و اعتبار رویندهٔ راه رشدغیرسرمایه‌داری و اقبال بیش ازپیش خلق‌های رزمجو از این‌راه، این است راز بدل شدن راه رشدغیرسرمایه‌داری به یک روند جهانی بازگشت ناپذیر، گرچه دراینجا، یا آنجا، دسایس و فتنه‌ها، کشورهائی را از این روند جدا سازد. تجربهٔ تاریخ معاصرنشان می‌دهد که این وقفه‌ها و فلج‌های موقتی، ضایعات جداگانه‌ای است که هرگز نتوانسته و نمی‌تواند روند اوج‌گیرنده رشدغیرسرمایه‌داری را درمقیاس گیتی، تحت الشعاع قراردهد و متوقف کند. حادثه‌ها و لحظه‌ها، عمده نیستند، عمده روندهای رو به تناوری است.

«دوران» تاریخی، کلید درک «راه رشد غیرسرمایه داری»

شناخت مبانی و ماهیت "راه رشدغیرسرمایه‌داری" و نقش تاریخی آن، بدون ورود درمحبث اساسی "دوران" به بن‌بست می‌کشد. می‌توان گفت درک "دوران" محتوای اصلی، سمت‌گیری اصلی و مختصات عمدهٔ آن، کلید وقوف به مسالهٔ "راه رشدغیرسرمایه‌داری" است. همهٔ چپ‌گرایانی که‌از معمائی موسوم به "راه رشدغیرسرمایه‌داری" سخن می‌گویند، یا مدعیانی‌که پیشاپیش حکم به بطلان راه رشدی که نه سرمایه‌داری و نه سوسیالیستی است، می‌دهند، نخست‌باید تکلیف خود را با مسالهٔ مقدم‌تری به نام "دوران" روشن کنند.

طرح مساله "راه رشدغیرسرمایه‌داری" از این مقطع و به گونه‌ای چنین، حکمی دلبخواه و تصادفی نیست. برعکس، این منطقی‌ترین شیوهٔ برخورد با پدیدهٔ "راه رشدغیرسرمایه‌داری" به مثابهٔ مقوله‌ای تاریخی است. از هنگامی که "راه رشدغیرسرمایه‌داری" ازیک امکان احتمالی و مجرد، به یک نظریهٔ کلی و آنگاه به واقعیت مسلمی درجهان معاصر تبدیل شد، سه دوران تاریخی طی شده است. تبدیل "راه رشدغیرسرمایه‌داری" از "**امکان**" تئوریک، به "**واقعیت**" مشخص، بدون تقسیم جهان به دو جبهه و اردوی ناهمساز، یعنی بدون شکسته شدن سیطرهٔ جهانی سرمایه‌داری، و پیدایش سوسیالیسم مقدورنبود. به عبارت دیگر "راه رشدغیرسرمایه‌داری" مولود "دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم"، یعنی دوران نوینی است که از دروازهٔ انقلاب کبیراکتبر پا به جهان گذاشته است. پیوند ماهوی "راه رشدغیرسرمایه‌داری" با دوران جاری تاریخ، امری عینی و در ذات خود مستقل از شیوهٔ بررسی ماست، و اگر قرارباشد شناخت ما از شیوهٔ عینی و علمی بهره بگیرد، چاره‌ای جز این ندارد که نخست واقعیت را همان‌طور که رخ داده، همان‌طور که درخارج از ذهن ونیات ما وجود دارد، تبیین کند.

نه‌تنها درمورد "راه رشدغیرسرمایه‌داری" که جوانه زدن و تحقق آن مرهون شرایط مساعد و امکانات بی‌سابقه دوران کنونی است، بلکه‌شناخت جامع و بنیادین هر روند و پدیدهٔ عمده درسطح ملی وبین‌المللی، بدون ارزیابی و

کندوکاو آن درمتن و در رابطه با دوران تاریخی مربوطه، به ناکامی می‌کشد.

لنین با تاکید براین اسلوب مارکسیستی می‌گوید:

"شیوهٔ مارکس قبل ازهرچیز عبارت است از درنظر گرفتن محتوی عینی روند تکاملی تاریخ درهرلحظهٔ مفروض ومشخص و درهرموقعیت ویژه، تانخست این مطلب درک شود که جنبش کدام‌طبقه، فنراصلی پیشرفت محتمل را در این اوضاع مشخص تشکیل می‌دهد."[1]

لنین درتشریح جوانب این اسلوب، می‌افزاید:

"تنها براین پایه، یعنی قبل ازهمه‌با درنظرگرفتن خطوط اصلی تمایز دوران‌های مختلف (ونه وقایع تاریخی جداگانه) است که ما می‌توانیم تاکتیک خود را به درستی تدوین کنیم. و تنها آگاهی از چگونگی خطوط اساسی دوران موردنظراست که می‌تواند پایه‌ای برای محاسبه ویژگی‌های جزئی‌تر این یا آن کشور باشد."[2]

این رهنمود طلائی را ذهن خلاقی عرضه می‌کند که خود کاشف قانونمندی‌های عصر امپریالیسم و گشایندهٔ گره‌ها و بغرنجی‌های مبارزهٔ انقلابی درپیچ و خم‌های عصر نوظهور بود، انقلابی‌سترگی که بیش ازهریک از معاصرانش برای قراردادن مصادیق "دوران" درجای شایستهٔ خود، و درتئوری وپراتیک سوسیالیستی، توشه و احاطه داشت. لنین سرمشق می‌داد که چیره شدن بر پدیده‌ها و روندهای اجتماعی، با روش حرکت از "کل" به "جزء" و کاربست زندهٔ دیالکتیک حاکم برآن‌ها میسراست. علاوه براین، او همواره درمیان انبوه متناقض حوادث و کلاف تودرتو و به ظاهرآشفته روندها، حلقهٔ اصلی رویدادها را می‌جست. با این قطب‌نما، وقایع تصادفی و فرعی و حرکت‌های غیرتمونه‌وار و تصادم و ترکیب آن‌ها، نمی‌توانست او را بفریبد و به بی‌راهه و سنگلاخ بکشاند. لنین معتقد بودکه:

"گذار جهان ازسرمایه‌داری به سوسیالیسم فرایندی به حداعلی بغرنج، درازمدت، متنوع و البته‌دشواراست."[3]

وی می‌گفت:

"درهردورانی حرکت‌های جداگانه و جزئی، گاه به جلو و گاه به عقب وجود داشته و خواهد داشت. همواره

---

۱. *مجموعهٔ آثار*، جلد ۲۶، ص ۱۴۰– ۱۳۹
۲. همان منبع، ص ۱۴۲
۳. به نقل از *مسائل معاصرآسیا و آفریقا*، اولیانفسکی، ص ۱۵۹

انحرافات مختلفی ازمسیر حرکت نوع متوسط و آهنگ میانگین جنبش وجودداشته وخواهد داشت ."۴

و به‌همین دلیل اسلوب دیالک تیکی حرکت از"کل" به "جزء"، بررسی "غیرعمده" درپرتو"عمده" را به عنوان وثیقهٔ اطمینان بخشی توصیه می‌کرد تا پیش از همه تمایل غالب تاریخ درهرمرحله ونیروی اصلی پیشبرندهٔ آن آشکار شود .

مکث کردن روی طبیعت "**به حداعلی بغرنج**"، "**متنوع**" و "**دشوار**" روند عبور از سرمایه‌داری به سوسیالیسم ، از دوسرچشمه آب می‌خورد :

۱ـ مبارزهٔ نظام سوسیالیستی با نظام سرمایه‌داری انحصاری درصحنهٔ تاریخی تکوین می‌یابد که هنوز دربستر آن ملت‌هائی وابسته به نظامات متنوع ماقبل سرمایه‌داری حضوردارند . این ملل و نظامات اجتماعی ـ اقتصادی نامعاصر و ناهمگون آن‌ها ، خود بخش و عنصرمهمی از مبارزهٔ انقلابی دوران‌اند .

۲ـ گذار به سوسیالیسم ، عمیق‌ترین و انقلابی‌ترین روند سراسر تاریخ بشری است . انتقال حاکمیت از اقلیت استثمارگر به اکثریت عظیم استثمارشونده درمقیاس جهان که برای اولین بار به وقوع می‌پیوندد ، نمی‌تواند با تحولات شدید و غامض وظهور انبوهی از اشکال نوین و قبلا ناشناخته همراه نباشد .

آن‌هائی که با ابزارها و معیارهائی که در رابطه با **مسائل عصرحاضر** کهنه و به همین دلیل برای پاسخگوئی به آن‌ها قاصر است ، به میدان می‌آیند ، آن‌هائی که **خصلت انتقالی** دوران کنونی را درک نمی‌کنند و "**وضع انقلابی**" را درجهانی که هژمونی پرولتاریائی درآن درحال تحکیم است ، نمی‌بینند ، آن‌هائی که **تنوع ، دشواری و حداعلی بغرنجی** را که لنین برای جهان امروز پیش بینی کرده بود ، درعین تحقق یافتن باورنمی‌کنند ، عجز خود را با حاشای واقعیت می‌پوشانند . بینشی چنین ، سرگیجه خود را دربرابر "**رشد و تکامل جهانی که‌روندی توفانی دارد و رویدادهائی که باسرعتی اعجاب انگیز رخ می‌دهند و هردم‌مسائل جدیدی پدید می‌آورند**"۵، با رویزیونیست خواندن کشورهای سوسیالیستی ، با زدن برچسب رفرمیستی به پیشانی اکثریت نزدیکبه اتفاق احزاب کارگری و کمونیستی ، با متهم‌کردن حماسی‌ترین انقلاب‌های پیروزمند گردان‌های سوسیالیسم علمی ، با شک‌کردن درسرشت رزمی‌سیاست صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز ، با تحقیر امرتشنج زدائی و مجاهدت در راه مهارکردن و تخفیف فزایندهٔ جنگ سرد ، با پوزخند زدن به تلاش نیروهای صلح وسوسیالیسم برای انتقال میدان اصلی رقابت و نبرد ، ازعرصه‌های نظامی ، به عرصه‌های اقتصادی

۴. **مجموعهٔ** *آثار*، جلد ۲۶، ص ۱۴۲
۵. اریش هونکر

و علمی و فرهنگی ، کتمان می‌کند . مسئله راه رشدغیرسرمایه‌داری ، حلقه‌ای از حلقه‌های این زنجیرطولانی تخطئه و تخریب و ناباوری است . این حلقه را نمی‌توان از دیگرحلقات جداکرد و به صورت انتزاعی مورد کاوش و نقد قرارداد . نقد وکاوشی اگرمجاز باشد ، باید ازخود این بینش تنگ و جامد که علی‌رغم لعاب سرخ تند و ظاهرانقلابی مآبش ، بسیارمحافظه‌کار و معتاد به ارزش‌های گذشته است ، آغازشود . "هگل" گوئی درتوصیف‌مدعیانی چنین است که به طنز می‌گوید :

"رخدادها با تئوری من سازگار نیستند . بدا به حال رخداد؟!" .

* * *

اسلوب لنینی بررسی پدیده‌ها وروندهای اجتماعی ، در رابطه با دورانی که انقلاب اکتبر سرآغاز آن است ، مستحکم‌ترین ملاک مارکسیستی است که در دسترس ماست . لنین می‌آموزد :

" دراوضاع کنونی جهان پس از جنگ امپریالیستی ، روابط متقابل میان ملت‌ها و نظام سیاسی جهان به‌طورکلی تابع مبارزه‌ای است که گروه کوچکی از کشورهای‌امپریالیستی علیه جنبش شورائی و دولت شورائی به پیشگامی روسیهٔ شوروی آغاز کرده‌اند . تا زمانی‌که این نکته را به خاطر نسپاریم ، نمی‌توانیم یک مسئلهٔ واحد ملی و مستعمراتی را ، حتی اگر به دورافتاده‌ترین بخش جهان مربوط باشد ، به درستی مطرح کنیم . احزاب‌کمونیست چه در کشورهای پیشرفته و چه درکشورهای عقب‌مانده فقط درصورتی می‌توانند مسائل سیاسی را به‌درستی مطرح و حل‌کنند ، که این امر را مبنای کارشان قراردهند ."۶

وقتی مبنای حتی طرح درست یک مسئلهٔ اجتماعی ، در دورافتاده‌ترین بخش جهان ، تابع صحت نظرما ازجریان عمدهٔ انقلاب جهانی است ، وقتی به تصریح لنین "**تدوین درست تاکتیک مبارزه تنهابا درنظرگرفتن خطوط اساسی تمایز دوران ها**" عملی است ، وقتی حتی"**محاسبهٔ ویژگی‌های جزئی‌تر این یا آن کشور**" درگرو نفوذ در "**چگونگی خطوط اساسی دوران**" است ، مسئلهٔ پردامنه‌ای چون "راه‌رشدغیرسرمایه‌داری" که درحال حاضر ۱۵ کشور آسیائی و

۶. **مجموعهٔ** *سخنرانی‌ها*، ص ۶۹(گزارش کمیسیون بررسی مسائل ملی و مستعمراتی) .

آفریقائی با بیش از ۱۵۰ میلیون نفوس را شامل می‌شود و یک جریان عظیم واقعیت جهان ما است، بدون درک دقایق دوران، چگونه قابل ارزیابی وشناخت است؟ از این نکته می‌توان پی‌برد که چرا تمامی عناصر و گروه‌هائی که دربرابر تئوری و واقعیت راه رشدغیرسرمایه‌داری به انکار و تخطئه برمی‌خیزند، در را بردن به مقصد و کنه محتوی دوران کنونی به انحاء مختلف، پایشان می‌لنگد. آنجائی که خصلت اساسی دوران کنونی، به عنوان روند عبور از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، در زیرعلامت‌سئوال است، استدلال دربارهٔ راه رشدغیرسرمایه‌داری به‌منزلهٔ کوفتن سندان بامشت است. این دعوی به معنی آن نیست که با شناخت واقعی "دوران" و مختصاتش، صحت تئوری راه رشدغیرسرمایه‌داری، به خودی خود به اثبات می‌رسد. اگرچه فهم و هضم جهات دوران کنونی، روشنگر بسیاری از وجوه‌رشدغیرسرمایه‌داری هم هست، اما دریافت قانع‌کننده رشدغیرسرمایه‌داری هنوز موکول به دست‌یازی به ابزار و حجت‌های بیشتری است. نکتهٔ کلیدی این است که امکان رشدغیرسرمایه‌داری تنها برشاخه‌های نیرومند عصرحاضر می‌توانست به میوه بنشیند. شناخت کامل این میوه ازرهگذار شناخت خواص درختی که آن را پرورده و گوشت و خون داده، ممکن است، از این رو بحث برسر دوران، سرفصل بدیهی و طبیعی هرگونه بحث وبررسی در راستای راه رشدغیرسرمایه‌داری است.

چپ‌گرایان وچپ‌نمایان ومسئله «دوران»

تمامی عناصر و گروه‌های وطنی که از موضع ماوراء چپ سخن می‌گویند، علی‌رغم تنوع صوری دیدگاه‌هایشان، دریک اصل مشترک‌اند. این اصل پریشان فکری و سرگشتگی آن‌ها دربرابر مسئلهٔ بنیادی "دوران" است.

اسلوب لنینی، **"محاسبهٔ ویژگی‌های جزئی این یا آن کشور"** را موکول به **"آگاهی از چگونگی خطوط اساسی دوران"** می‌کند، از این رو عجز یا گمراهی درشناخت واقعی دوران نمی‌تواند درکلیهٔ نظرات سیاسی و تحلیل‌های برنامه‌ای این‌عناصر و گروه‌ها بازتاب نیابد. برای این که این اصل تئوریک و این آزمون مکرر را بازهم در رابطه باعمل سیاسی مشخص بشکافیم، به سراغ پاره‌ای از چپ‌نماها و چپ‌گراهای حی وحاضر جامعهٔ خود می‌رویم. درمقابلهٔ زنده و مشخص، عیارواقعیت آسان‌تر به محک درمی‌آید، اماپیش از این محک‌زدن تاکید این نکته ضروراست که بررسی آراء و نگرش چپ‌نمایان وچپ‌گرایان و استناد به نظرات آن‌ها، به معنی بهادادن به تئوری وپراتیک سیاسی آن‌ها درصحنهٔ مبارزات اجتماعی نیست. برخی از این گروه‌ها محافلی بسته و منزوی ازجریان عمومی جامعه بیش نیستند. مشخصهٔ اینان، گذرا بودن آنان است. ذکر نام و نشان اینان به دلیل عمومیت داشتن و تشابه نظراتشان با گروه‌ها و عناصر نظیر است. از این زاویه تحلیل مشخص این گروه‌ها، تحلیل عام جریان‌های چپ‌نماو چپ‌گراست. با این توضیح نقد خود را ازیکی از قارقارک‌های پرهیاهوی چپ‌نما می‌آغازیم و دفتر"سازمان وحدت کمونیستی" را درپیرامون مسئله مورد بحث ورق می‌زنیم. این سازمان که درنوع خود نمونهٔ جامع‌الاطراف و جالبی است، سخن دربارهٔ دوران کنونی و ویژگی‌های آن را از مقطع غیرمنتظره‌ای مطرح می‌کند:

> **"ما معتقد نیستیم که شناخت یک‌دوران عظیم، با همهٔ پیچیدگی‌هایش را به انجام رسانده‌ایم. ما می‌دانیم که جنبش کمونیستی جهان شناخت و کشف روابط این دوران را به عنوان یکی از اساسی‌ترین معضلات خود شناخته**

است . . . نگاهی بیفکنیم تنها به سئوالاتی که دراین باب درجنبش کمونیستی جهان مطرح است و شرم زده شویم که حتی سئوالات را ندانسته، جواب‌ها رامی‌دانیم ! و مدعی می‌شویم که "هرخطی که با درک ما جور درنیاید، انحرافی است" کدام درک؟ پرسیدنی است و شنیدنی . . . . هیچ ایرادی ندارد که بگوئیم نمی‌دانیم . ولــی جست وجو می‌کنیم . "۷

اگر از این مسئله صرف‌نظر کنیم که مراد از جنبش کمونیستی جهانی دراینجا کدام جنبش عملا موجود است؟ و اگر این نکته را هم‌مسکوت بگذاریم که جنبش واقعا موجود کارگری و کمونیستی جهان مدت مدیدی است که پاسخ صریح وعلمی خود را به مسئلهٔ دوران داده است، این مطلب درجملات یک گروه چپ‌نما قابل توجه است که با سنت‌شکنی شگفتی‌آوری، به نفع انصاف رای داده است که :

"نمی‌دانیم . . . مسئلهٔ عظیم و پیچیدهٔ دوران هنوز برای ما ناشناخته است . "

اما درصورتی می‌توان این انصاف را ستود، که جدی بودن ادعائی خود را درعمل هم نشان دهد . گروه "وحدت کمونیستی" که دربارهٔ همه‌چیز و همه‌کس، دربارهٔ جزئی‌ترین مسائل ملی، تاعمومی‌ترین پروسه‌ها و پدیده‌های بین‌المللی، قاطعانه نظرمی‌دهد، تایید می‌کند، تکذیب می‌کند، نسخه صادرمی‌فرماید، محاسبات خود را برای این داوری‌ها و احکام، برکدام پایه معتبری نهاده است؟ مگرنه‌این‌که به‌تاکید لنین شروع شناخت درمارکسیسم **"قبل ازهمه عبارت است از درنظرگرفتن محتوی‌عینی روندتکاملی‌تاریخ درهرلحظهٔ مفروض ومشخص ودرهر موقعیت‌ویژه"**؟ وقتی‌پایهٔ‌شناخت‌وشروع‌حرکت "ندانستن "است، نتیجه‌کارچه‌ازآب درمی‌آید؟ چنین است که مدعی ما درعمل، علیه موعظه‌های خود قیام می‌کند و اعتبار سخن خود را به بادمی‌دهد . اما این گونه مدعیان از آنجا که هستی سیاسی‌شان ازسرشتی سراپا متناقض تنیده شده، حتی درحرف نیز مدعای خود را به‌سلامت نمی‌گذارند . گروه "وحدت کمونیستی" که یک جا به فقر آگاهی خود برای پی‌بردن به ماهیت و خصائل دوران اقرارمی‌کند، درجای دیگر، باغلبه بر این شکسته نفسی، بی‌هیچ دغدغه‌ای، دوران جاری را **"عصر سرمایهٔ مالی"**۸، **"عصرسرمایهٔ جهانی و ادغام‌روزافزون سرمایه‌های بومی درسرمایه‌های‌جهانی"**۹ و سرانجام **"دوران زوال امپریالیسم"**۱۰ می‌خواند . که تازه هریک ازاین تعاریف

---

۷. هفته نامهٔ رهائی، شمارهٔ ۲۴ (۱۴ اسفند ۵۸)، ص ۷

۸ و۹. همان منبع، شماره ۲۱، صفحات ۳ و ۶

۱۰. همان منبع، شمارهٔ ۲، ص ۱۶

یک جورلنگی می‌زند و هرجزئش کلی حرف دارد .

از گروه "وحدت کمونیستی" جالب‌تر، گروه "راه کارگر" است که درهرموردی و ازجمله موضوع "رشدغیرسرمایه‌داری" و "دوران کنونی" تئوری‌های به ظاهــر تازه به تازه، درآستین دارد . استالین یک روز "زینوویف" را به خاطر این که ظرفیت طبقاتی و افق دهقان میانه حال را در دوران قبل از انقلاب اکتبر و دوران پس از آن یکسان می‌دید، ملامت می‌کرد . او می‌گفت پیروی از این شیوه **"به معنای آن است که پدیده‌ها، بدون ارتباط با اوضاع تاریخی بررسی شود و هیچ گونه دورنمائی باقی نماند"**۱۱ . وی آنگاه به "زینوویف" می‌تاخت‌که **"تمام تاریــخ هـا و دوران‌هــای مــختــلف را بــاهــم مــخلوط مــی‌کند"**۱۲ . آنچــه استــالین بــر زینوویف ایــراد می‌گرفــت، بــا شدتــی صــدچنــدان بــر گروه "راه کارگر" صادق است . این پویندگان جدید راه زینوویف، مرزبین دوران امپریالیسم را که آستانهٔ انقلاب پرولتری است با دوران "گذار ازسرمایه‌داری به سوسیالیسم" مخدوش می‌کنند و ممیزه این‌دو دوران را به هم می‌آمیزنــد . راه کارگر درتوصیف مختصات دوران کنونی می‌گوید :

" عصرامپریالیسم، عصرسرمایه‌داری درحال مرگ است، بنابراین عصرامپریالیسم همان‌گونه که لنین می‌آمــوزد " آستانهٔ انقلاب سوسیالیستی‌است . " مضمون این عصر گذارجهانی از نظام منحط سرمایه‌داری‌به‌نظام‌سوسیالیستی است که به تعبیرمارکس "ماقبل تاریخ" بشریت راپایان می‌دهد . . . تضاد اساسی حاکم براین عصر، زوال سرمایــه‌داری و گذار جهانی به سوسیالیسم، تضادی که ماهیت و جوهر این عصر را بیان می‌کند، تضاد میان سوسیالیسم و امپریالیسم (به عنوان عالی‌ترین مرحلهٔ سرمایه‌داری) است . "۱۳ .

اگر دوران حاضر آن‌طور که "راه کارگر" می‌فهمد "آستانهٔ‌انقلاب‌سوسیالیستی است، پس دیگرنمی‌تواند دوران انقلاب سوسیالیستی‌هم باشد . بین آستانهٔ یک انقلاب، تا وقوع آن، فاصله و مرحله‌ای است که درفورمول تئوریک راه کارگر گم‌شده است . دوران "گذار جهانی به سوسیالیسم" با انقلاب اکتبر که به عصر جهانشمول سرمایه‌داری پایان داد، آغازشد، درحالی‌که لنین عصرامپریالیسم را "آستانهٔ انقلاب پرولتری" می‌دانست . چگونه می‌توان میان بالاترین و آخرین

و ۱۲ . *مسائل لنینیسم*، جلد اول، ص ۲۹۳

. مقالاتی از "راه کارگر" : راه رشدغیرسرمایه‌داری، حزب توده ورهبران
مان فدائی (اکثریت)ــ ص ۹ .

مرحلهٔ سرمایه‌داری به مثابه یک عصرتاریخی که درآن شرایط عینی سقـــوط سرمایه‌داری تکوین می‌یابد، با عصر "گذار ازسرمایه‌داری به سوسیالیسم" که در آن سرنگونی سرمایه از "**امکان**" به "**واقعیت**" بدل می‌شود، علامت تســـاوی گذاشت؟ بین "امکان" با "واقعیت" که از مقولات مهم دیالکتیک مارکسیستی است، همان‌قدر فاصله است که میان عصرامپریالیسم به مثابهٔ آستانهٔ انقلاب پرولتری، با عصر "گذار به سوسیالیسم".

ما درسطور آتی به تاکیدات مکرر لنین مبنی برتمایز این دو دوران کیفیتا متفاوت، استناد خواهیم کرد. دراینجا همین قدرکافی است اشاره کنیم که‌انقلاب کبیراکتبر به مثابهٔ شروع انقلاب جهانی، پرولتاریای جهانی را درمرزهـای تاریخی نوینی قرارداد. یکسان نمودن دوران قبل و بعداز اکتبر، عملا نقـش سترگ و جهانشمول اکتبر را انکارمی‌کند و این مرز تاریخا نوین را نمی‌پذیرد. راه کارگر که حادثه‌ای چون اکتبر را ازسرنوشت بشر قلم می‌زند و یاسیمای آن را کم‌رنگ می‌کند، نمی‌تواند دریابد که حضورامپریالیسم درعصرحاضر به معنی این نیست که دوران کنونی هنوز دوران امپریالیسم است. زوال قطعی امپریالیسم در عمل، دراین عصر در دستور روز و درجریان اجراست. درست است‌که‌امپریالیسم ازلحاظ سیاسی یک واقعیت است، اما ازلحاظ تاریخی عصر اوسرآمده است. "**فنر اصلی پیشرفت تاریخی**" در این برهه، قامت تناور سوسیالیسم واقعا موجود است که مولود اعجازگر پرولتاریای جهانی است. و او در رسالت به گورسپردن امپریالیسم، ارتش پرولتاریائی کشورهای سرمایه‌داری وجنبش‌های آزادیبخـش ملی را پشت سرخود دارد. "در بررسی اتحاد کشورهای سوسیالیستی ونیروهای آزادیبخش ملی باید تصریح شود که مضمون اصلی وشالودهٔ آن را تاثیر متقابل هرسه جزء متشکلهٔ روند واحد انقلاب جهانی که به طورعینی و طبق قانون پدید آمده، تشکیل می‌دهد. اشتراک هدف سوسیالیسم وجنبش آزادیبخش ملی در راستای مبارزه با امپریالیسم، با منافع اجتماعی و طبقاتی آن‌ها نیز تکمیـــل می‌شود." این همان مفهومی است که لنین در ***طرح اولیهٔ تزهای مربوط به مسئله ملی و مستعمراتی*** درطلیعه دوران جدید آن را به گونه‌ای چنین برجسته می‌کند:

"اوضاع و احوال سیاسی جهان اکنون دیکتاتوری پرولتاریا را دردستور روزقرارداده است. تمام حوادث سیاسی جهانی، ناگزیر درپیرامون یک نکتهٔ مرکزی دور می‌زند که عبارت است از مبارزهٔ بورژوازی بین‌المللی علیه جمهوری شوروی روسیه که ناگزیر از یک طرف‌جنبش‌های شوروی کارگران پیشرو کلیهٔ کشورها و ازطرف دیگر همهٔ جنبش‌های رهائی‌بخش مستعمرات و خلق‌های ستم‌کش را که از روی تجربهٔ تلخ خود یقین حاصل می‌کنند که راه

نجات دیگری به جز پیروزی حکومت شوروی برامپریالیسم جهانی نیست، درپیرامون خود متمرکز می‌سازد."

عدم درک دوران همان‌طور که مارکسیسم ـ لنینیسم تصریح دارد "**دورنماهای تاریخی**" را زایل می‌کند، امکانات نوین را که درشرایط عینی‌و ذهنی جنبش انقلابی پدید می‌آید، به ضد خود بدل می‌سازد و آرایش و تناسب "وحدت و تضاد نیروهای طبقاتی" را در اوضاع و احوال ناهمگون تاریخی، یکسان‌می‌بیند. چنین است که چپ‌نماهائی نظیرگروه "وحدت کمونیستی" خرده بورژوازی را که متحد طبیعی طبقهٔ کارگر است، نیروی ذخیره سرمایه‌داری ویکی از اندام‌های "جبههٔ سرمایه"[۱۴] می‌شمارد. و چپ‌روهائی مانند "چریک‌های‌فدایی‌خلق" (اقلیت) به طوریکسویه طبقهٔ کارگر را از نیروی ذخیرهٔ خود درآوردگـاه انقلاب برحذر می‌دارد و هشدار می‌دهد که:

"**خرده بورژوازی یکی از کانون‌های اصلی خطر برای‌جنبش کارگری‌است.**"[۱۵].

مسئلهٔ چپ‌گرایان منحصر به ارزیابی ناروای آن‌ها از موقعیت و نقش اقشار وسیع زحمتکشان خرده‌بورژوا نیست، مسئلهٔ اساسی‌تر آن‌ها این است که تمامی زحمتکشان غیرپرولتری را درقالب خرده‌بورژوازی می‌گنجانند و خیال خود را راحت می‌کنند. چپ‌گرایان هم آن توده‌های میلیونی جوامعی را که درآن‌سوی مرزهای سرمایه‌داری به سرمی‌برند وهم آن حجم کثیر و اقشار انبوه و متنوع محرومان و ستم‌دیدگانی را که درجوامع آمیخته به نظم سرمایه نظیرجامعهٔ ما، بینابین طبقات اصلی اجتماعی و یا پیوسته به جریان‌ها و روابط ماقبل‌سرمایه‌داری، درتقلا و درحال تجزیه و فرسایش‌اند، به طوریک‌دست درجوال خرده‌بورژوازی می‌ریزند و براین جوال مهرلعنت می‌زنند. اینان به نام مارکسیسم‌ـ لنینیسم چنین آیه‌های زهرآلودی صادرمی‌کنند، درحالی‌که لنین توده‌هـای عظیم کشورهای مستعمره و وابسته و اقشار وسیع زحمتکشان خرده‌بورژوا را جزء تجزیه ناپذیر انقلاب سوسیالیستی درمقیاس جهانی به حساب می‌آورد و سقوط کامل امپریالیسم را مشروط به درآمیزی جنبش کارگری با "**یورش انقلابی این‌صدها میلیون انسانی که پیش از این درآن‌سوی مرزهای تاریخ قرارداشته‌اند و فقـط بازیچه تاریخ بوده‌اند**"[۱۶] و ستم‌دیدگان و زخم‌خوردگان سرمایه می‌داند. لنین دوسال پس از انقلاب اکتبر، مقارن با تغییرشعار: "پرولتاریای جهان متحـد

---

۱۴. رهائی، شمارهٔ ۲ (۲ بهمن ۵۸) مقاله: **چند نکته کوچک دربارهٔ چند مسئلهٔ مهم**، ص ۱۳

۱۵. کار (اقلیت) شمارهٔ ۶۳، ص ۴

۱۶. لنین. کنگرهٔ دوم بین‌الملل کمونیست، **مجموعهٔ آثار**، جلد ۳۱، ص ۲۳۲

شوید" و گسترش آن به این شعار جدید که روح دوران نو را درخود داشت: "پرولتاریای جهان و خلق‌های ستم‌دیده متحدشوید"، گفت:

"**انقلاب سوسیالیستی تنها و به طورعمده عبارت از مبارزهٔ پرولتاریای انقلابی درهریک از کشورها علیه بورژوازی خودی نخواهد بود. خیر، این انقلاب عبارت از مبارزهٔ تمام مستعمرات و کشورهای دربند اسارت امپریالیسم وهمهٔ کشورهای وابسته، علیه امپریالیسم بین‌المللی خواهد بود.**"[17]

و این سخن را هنگامی جاری کرد که سیستم مستعمرات و نیمه مستعمرات ۷۲ درصد جمعیت و ۶۹ درصد سرزمین‌های جهان را دربرمی‌گرفت. اما لنین به امکانات سازنده وانقلابی زحمتکشان کشورهای وابسته و مستعمره و به "نقش فوق‌العاده بزرگ انقلابی آنان درمراحل بعدی انقلاب جهانی"[18] اعتقادی راسخ داشت.

"راه کارگر"، "چریک‌های فدائی" (اقلیت) و دیگرهمتاهای چپ‌رو آن‌ها که امروزه در ارزیابی ماهیت و نقش نیروهای انقلابی غیرپرولتری و چگونگی مناسبات هواداران سوسیالیسم‌علمی با این اقشار پرشمار، به سرگیجه مبتلا شده‌اند، منشاء سترونی احکامشان دربیگانگی از اسلوب پویای دیالکتیکی است. آن‌ها "**تاریخ‌ها و دوران‌های مختلف را بأهم مخلوط می‌کنند**"، "**خطوط اصلی تمایز دوران‌های متفاوت را درنظرنمی‌گیرند**"، "محتوی عینی روند تکاملی تاریخ درلحظهٔ مشخص و موقعیت ویژهٔ" کنونی را درنمی‌یابند، و از این‌رو "**پدیده‌ها را بدون ارتباط با اوضاع تاریخی بررسی می‌کنند**" و برای آن‌ها "**دورنمائی باقی نمی‌ماند**". آن‌ها کنه این قانون را لمس نمی‌کنند که دراین دوران شگرف که تقدیرجهان سامان می‌یابد، هرمبارزه‌ای، حتی اگر "**عناصر پرولتاریایی درآن وجود نداشته باشد و متکی به دموکراسی نباشد**"[19] اگر "**امپریالیسم را ضعیف و قوایش را تجزیه کند**"[20] یک مبارزهٔ انقلابی است، یعنی ازلحاظ عینی مبارزه‌ای است درمسیرتغییر جهان، یعنی درعمل جزئی از نبرد تاریخی سوسیالیسم است. و هیچ مارکسیستی، نمی‌تواند درپاری دادن به‌این‌مبارزه، مادام‌که‌دراین‌هواودراین‌فرایند است، لحظه‌ای اهمال ورزد.

"زینوویف" یک لغزش سپری شده نیست. یک بینش و آئین است که درهمه جا و ازجمله در جامعهٔ ما، منتهی زیرعناوین‌ونام‌های ایرانی، می‌تواند وجود

---

۱۷. *مجموعهٔ آثار*، به زبان روسی، جلد ۳۹، ص ۳۲۷
۱۸. همان منبع، جلد ۴۴، ص ۳۸
۱۹ و ۲۰. *مسائل لنینیسم*، جلد اول، ص ۹۰– ۸۹

داشته باشد.

* * *

"راه کارگر" که دریک جا "عصرامپریالیسم" را با عصر "گذار ازسرمایه‌داری به سوسیالیسم" می‌آمیزد، درجای دیگر این آشفتگی را آشفته‌تر می‌کند و اعلام می‌دارد: "**دوران معاصر، دوران بحران عمومی سرمایه‌داری است**"[21]. ویا: "**عصر ما عصر بحران عمومی سرمایه است**"[22]. گوئی نام گذاشتن بر روی عصر، تفننی اختیاری است و هرکس بنا به پسند خود می‌تواند این نام یا آن عنوان را انتخاب کند. این درست است که عصر حاضر، شاهد توالی روبه ژرفای بحران عمومی سیستم جهانی سرمایه‌داری است، و این هم درست است که خصوصیات و آثار ماهوی این دوران، درتشدیدوتعمیق لاعلاج بحران سرمایه‌داری درشکل‌عمومی آن، تاثیر مستقیم و بنیادی دارد، اما این که بحران عمومی سرمایه‌داری را دلیل مرزبندی دوران و به مثابهٔ مضمون اصلی، خصلت اصلی و تشخص دوران کنونی معرفی کنیم، نه‌تنها بازگوی یک انحراف حاد است، بلکه خود تمهیدی ضدانقلابی است. برای روشن شدن جوانب این مسئله، جریان‌سهٔ مرحله از بحران عمومی‌سرمایه‌داری را درعصر گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، در رابطه با مقتضیات این‌عصر، به طور گذرا مرور می‌کنیم. و آنگاه به جوهر ارتجاعی مدعای راه کارگر می‌پردازیم.

بازتاب انقلاب اکتبر و پیامدهای ناشی از خروج ناگهانی یک ششم از گستره سیارهٔ ما از نایرهٔ نفوذ سرمایهٔ جهانی و تبدیل این قلمرو وسیع آزادشده به سنگر و دژ نیرومندی علیه سرمایهٔ انحصاری، درکنار آثار و عوارض ناشی از گ جهانی به صورت نخستین مرحلهٔ "بحران عمومی سرمایه‌داری" ظاهرشد. اکتبر و نتایج حاصله از آن ثبات و استحکام سرمایه‌داری را درمجموعهٔ خود متزلزل کرد. دومین مرحلهٔ بحران عمومی سرمایه‌داری با تشکیل سیستم‌جهانی سوسیالیستی که بزرگ‌ترین حادثهٔ تاریخی پس ازپیروزی اکتبر بود، پیوند داشت. و سومین مرحلهٔ بحران عمومی سرمایه‌داری که در اواسط دههٔ هفتاد فرارسید، برخلاف بحران‌های گذشته، دنبالهٔ امواج جنگ‌های جهانی وضربات صاعقه‌آسای انقلاب‌های قاره‌ای نیست، بلکه درشرایطی است که مسابقه ومبارزه دوسیستم درجریان است و سوسیالیسم به‌عامل قاطع درتکامل بشری تبدیل شده است. "بحران اقتصادی که ازلحاظ شدت قابل قیاس با بحران اوایل سال‌های سی است، این بار اقتصاد انحصاری ـ دولتی کاملا پیشرفته‌ای را که پس از دوره جنگ پدید آمده بود، دربرگرفت." به قول "بوریس پوناماریف" نامزدهیات

---

۲۱ و ۲۲. مقالاتی از راه کارگر... ص ۱۲ و ۹

سیاسی و دبیرکمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی :

"بحران اخیر، برخلاف دیگر بحران‌های پس ازجنگ، دریک زمان همهٔ مراکزعمدهٔ اقتصاد سرمایه‌داری جهان را فراگرفت. ویژگی این بحران آن است که رکود تولید و افزایش بیکاری دراکثر کشورهای سرمایه‌داری با بحران ارزی، بحران انرژی و موادخام، با تورم بی‌سابقه برای زمان صلح، با بحران ایدئولوژی ـ سیاسی و اخلاقی جامعهٔ بورژوائی، درهم‌آمیخته است. همهٔ این عوامل امکان دادکه دربیست و پنجمین کنگرهٔ حزب کمونیست اتحادشوروی، این طورنتیجه‌گیری شود که بحران‌کنونی بازتاب عدم ثبات روزافزون سرمایه‌داری، به مثابه یک سیستم است." ۲۳.

وقتی "راه کارگر" مشخصهٔ اصلی عصرجهانشمول کنونی را "بحران عمومی سرمایه‌داری" می‌خواند، یعنی مضمون و ماهیت "بحران" را درنبض دوران احساس می‌کند، این‌واقعیت حساس را حاشا می‌کند که درست درآنجا که قلب تحول زمانه می‌تپد، یعنی درمجموعهٔ سوسیالیستی جهان، از این بحران هیچ خبری نیست. "بحران" ذاتی سیستم سرمایه‌داری است. اگر ما این مشخصه را به جای مشخصهٔ عصربگذاریم، با زبان بی‌زبانی پذیرفته‌ایم که ما هنوز درمتن عصرسرمایه‌داری امپریالیستی هستیم، نه انقلاب اکتبر به وقوع پیوسته، و نه سیستم جهانی سوسیالیستی یک واقعیت است. و این‌حتی در مقایسه با نظرقبلی "راه کارگر" که مرز بین دوران‌ها را مخدوش می‌کرد، یک گام به قهقراست. نظر اخیر "راه کارگر" درنهایت و درجوهر خود با تئوری چپ‌نماها دربارهٔ هویت "عصر" و در بعد سیاسی آن با چپ‌زوهائی نظیر "مجاهدین خلق ایران" تطبیق دارد.

* * *

رهبری مجاهدین خلق سنبهٔ پرزوری دارد. دربارهٔ مهم‌ترین و غامض‌ترین مسائل میهن ما و جهان، با قطعیت امر ونهی‌می‌کند و شکسته بسته حکم‌می‌دهد. این عادتی است دیرینه، چنان‌که گوئی "نیچه" دربارهٔ اینان بود که سرود :

"دوست دارند که با دود و غرش سخن گویند، تا آن که به دیگران‌بباورانند که صدای آن‌ها از بطن هستی

۲۳. بوریس پوناماریف، *مسائل بین‌المللی*، شمارهٔ ۵ (مهرو آبان ۱۳۵۶).

برمی‌آید." ۲۴.

و ازجمله این آیه‌هائی که پیچیده در دود و غرش است، مسئلهٔ "دوران" و پیشاپیش آن "راه رشدغیرسرمایه‌داری" است. مجاهدین خلق برآنند که این راه رشدسرمایه‌داری است که "ازقضا آن را راه رشدغیرسرمایه‌داری می‌نامند" ۲۵. آن‌ها تز "رشدغیرسرمایه‌داری" را "انحرافی" و "فرصت‌طلبانه" ۲۶ می‌خوانند. چرا؟ دلیل می‌آورند :

"مجاهدین اصولا این شیوه‌ها را در *فاز نهائی تکامل ضدخلقی امپریالیسم*، غیرممکن . . . می‌دانند." ۲۷.

مجاهدین خلق بی‌دورنما بودن راه رشدغیرسرمایه‌داری را در رابطه با قدرقدرتی و سیطرهٔ جهانی امپریالیسم در دورانی توجیه می‌کنند که امپریالیسم به "فازنهائی تکامل" خود رسیده است. معنی رک و صریح اعتقاد مجاهدین این است که درشرایطی که امپریالیسم درمرحلهٔ نهائی و عالی تکامل خویش است، رشدغیرسرمایه‌داری خواب وخیالی بیش نیست. باچنین شمائی ازجهان، سوسیالیسم‌دیگر محلی از اعراب ندارد، سمت‌گیری تحول و ازجمله تحول در مجرای غیرسرمایه‌داری نه در رابطه با تناسب نوین نیروها درمقیاس جهانی، نه در رابطه با سیستم سوسیالیستی که به محور تکامل درشعاع سیاره تبدیل شده است، بلکه باتوجه به امپریالیسم مقتدر و تکامل یافته، قابل پیش بینی است. دریک کلام : هنوز اهرم‌های اصلی و ابتکار تاریخی دردست امپریالیسم است. چه شرایط و احوالی جز عناصر و خصائل عصرجهانی امپریالیسم دراین تحلیل می‌گنجد؟

* * *

برنظریه پردازان و مبلغان رنگ به رنگ امپریالیسم نباید خرده گرفت. مشوب کردن اذهان دربارهٔ راه رشدغیرسرمایه‌داری وزمینه‌ها و آثار تبعی آن از سوی این مشاطه‌گران چهرهٔ سرمایه انحصاری، ماموریتی‌است که به آنان معذوریت می‌دهد. برچپ‌نماها نیز حرجی نیست. آنان کسبهٔ جزء بازار غول‌آسای متاع‌های سرمایه‌اند. سخنی اگرباقی است‌با چپ‌روها و عناصرسالمی است که به مقتضای وضع طبقاتی خود درموضع دفاع از نظام سرمایه‌داری قرار ندارند واز نظر عینی قاعدتا باید درجرگهٔ خلق باشند، اما ازلحاظ معرفتی در اشتباه بسر می‌برند. سرلوحهٔ این اشتباه، ذهنی‌گری است. آن‌ها با خام‌طبعی "آرزوها و

۲۴. **چنین گفت زرتشت**، ترجمهٔ داریوش‌آشوری، ص ۱۹۵

۲۵ و ۲۶. مجاهد، شمارهٔ ۱۰۹، مصاحبهٔ‌برادرمجاهدمسعودرجوی (۲)، ص۱۱.

۲۷. همان منبع، همان‌جا.

تلقیات ایدئولوژیک و سیاسی‌خود را ، واقعیت‌عینی " می‌پندارند و براین گمانند که توده‌های مردم هم برموانعی‌که آن‌ها مغلوب خود ساخته‌اند ، چیره شده‌اند . آئین پرستان آموزش تئوریک و تجربهٔ عملی جنبش جهانی کمونیستی را یکجانبه مطالعه و بررسی می‌کنند . یکسویه نگریستن ، همان واقعی ندیدن است .

چپ‌گرایان از آن رو طاقت پذیرش وهضم مارکسیسم را به عنوان یک مجموعه ارگانیک و تجزیه ناپذیر که مدام درگسترش و تدقیق ولاجرم تغییراست‌ندارند ، که هنوز نتوانسته‌اند علقه‌ها و ارزش‌های خرده‌بورژوائی را درخویش قلع وقمع کنند ؛ آن‌ها منزجر از امپریالیسم وبی‌اعتماد به جلوات سرمایه، به صورت مرید مارکسیسم خالص و کمونیسم آرمانی که چنان کامل و چنان ناب جز در ذهن آنان نمی‌تواند هستی بیابد، درمی‌آیند. و دراعتقاد تعصب‌آمیز به این مذهب پرتقدس است که مسئله و موردی چون "راه رشدغیرسرمایه‌داری" ، وسوسه و بدعت ارتدادآمیز جلوه می‌کند و چه درعرصهٔ واقعیت دوران کنونی وچه در شمای تئوریک آن طرد می‌شود. چپ‌روهائی از این دست برای به‌کرسی‌نشاندن مدعای خود، نقل‌قول‌های کلاسیک‌های مارکسیسم‌ــ لنینیسم را به اصطلاح معروف مثل ریگ خرج می‌کنند و دراین ولخرجی بی‌دریغ ، دوران‌ها و مکان‌ها و شرایط متفاوت را به هم می‌آمیزند. تندیس کامل اینان را دروجود گروه موسوم به "جناح چپ اکثریت" می‌توان یافت. جناح چپ بر آن است که:

" ازنقطه‌نظر لنین‌در دوران جدید، انقلاب دموکراتیکی که درآن هژمونی پرولتاریا تامین نشود، و به یک انقلاب سوسیالیستی تبدیل نشود، نمی‌تواند به پیروزی قطعی نایل آید. ترجمان این حکم لنین در کشورهای تحت سلطه این است که بدون‌هژمونی طبقهٔ کارگر درانقلاب‌دموکراتیک و بالاخره بدون انقلاب سوسیالیستی، رهائی ازسلطه و نفوذ امپریالیسم میسرنیست و حداکثر، نتایج انقلاب تحت رهبری اقشارغیرپرولتری، درمحدودهٔ تغییراشکال وابستگی و نفوذ سلطه امپریالیسم خواهد بود. "۲۸.

ناگفته پیداست که "جناح چپ" در ورطهٔ عمیق یک سوء تفاهم گمراه‌کننده، سقوط کرده است. او مرزهای تاریخی انقلاب‌های بورژواــ دموکراتیک دردوران امپریالیسم را با انقلاب‌های ملی و دموکراتیک در دوران "گذار ازسرمایه‌داری به سوسیالیسم" درهم‌ریخته و از این راه اسلوب لنینی را به اسلوبی متافیزیکی تبدیل کرده است. "جناح چپ" از روی مرز دوران‌ها می‌جهد و به طور طوطی‌وار

۲۸. ***مباحثی دربارهٔ جایگاه جنبش خلق کرد درانقلاب سراسری ایران***، ص ۲۷ و ۲۶ (جناح چپ) ، اردیبهشت ۱۳۶۰.

جملات لنین را زیرعنوان کلی "انقلاب دموکراتیک" بر انقلاب ما تطبیق می‌دهد و چون تفاوت اساسی این دونوع انقلاب را درنمی‌یابد، به پایمال کردن ولجن مالی انقلاب‌های ملی ودموکراتیک عصرجاری که درتداوم طبیعی خود راه رشد غیرسرمایه‌داری را می‌پیمایند، می‌پردازد. این آقایان با تحریف این واقعیت که رشدغیرسرمایه‌داری تایید اکثریت قاطع و شکنندهٔ کشورهای سوسیالیستی و احزاب کارگری و کمونیستی را درپشت سردارد، وانمود می‌کنند که تنهاگرایش کوچکی از جنبش کمونیستی جهانی به راه رشدغیرسرمایه‌داری به مثابه یک راه انقلابی و روند رشدیافتهٔ انقلاب ملی ودموکراتیک نظردارد :

"تزی که تحت عنوان" راه رشدغیرسرمایه‌داری" مورد پذیرش برخی از احزاب کمونیست جهان قرارگرفته، بخشی از یک گرایش فکری است که به صورت مشی تسلیم‌طلبانه و سازشکارانه درجنبش بین‌المللی کارگری نمود داشته است. "۲۹.

"جناح چپ" در اثبات مدعای خود، احکام لنینی را به روش خاص خود دستاویز قرارمی‌دهد :

"خطوط کلی آنچه لنین درمورد انقلاب دموکراتیک در دو کتاب *دوتاکتیک سوسیال دموکراسی*... و *انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد* مطرح می‌کند، بیان قانونمند انقلاب دموکراتیک دراین عصراست. لنین مطرح می‌کند که انقلاب دموکراتیکی که درآن هژمونی طبقهٔ کارگر تامین نشود، به پیروزی قطعی نخواهد انجامید. "۳۰.

جناح چپ در این بیان، ریشهٔ قهر و عتاب خود رانسبت به "راه رشد غیرسرمایه‌داری" عیان می‌کند :

"ــ هر انقلابی که از هژمونی بلاواسطهٔ پرولتری بی‌نصیب است، هیچ دورنمائی ندارد. "

و این فتوای جهاد علیه تئوری و واقعیت رشدغیرسرمایه‌داری، یعنی درواقع انقلابات عمق یافتهٔ ملی ودموکراتیک است. "جناح چپ" دراین راه تنها از یک امرغافل است و این امر ازقضا، موحش، تعیین کننده، حیاتی و عبرت‌انگیز است: امپریالیسم جهانی هم درخصومت، زخم‌زدن و بی‌اعتبارکردن انقلاب‌های ملی و دموکراتیک و کشورهائی که رشدغیرسرمایه‌داری را انتخاب می‌کنند، و همچنین تئوری راهنمای این راه رشد، همین رسم وسلوک را می‌پسندد.

۲۹. ***مصوبات نخستین گردهمائی*** (جناح چپ) ، ص ۱۵، دی‌ماه ۱۳۵۹.
۳۰. همان منبع ، ص ۹

امپریالیسم هیچ خلقی را به جرم شکستن حلقه‌ای از نظام جهانی او و خارج شدن از این جبهه نمی‌بخشاید. خروج از این جبهه، همان پیوستن به سنگر خصم آشتی‌ناپذیراست. سئوال این است:

– آیا از موضع واقعا انقلابی می‌توان همان مقصودی را ازپیش برد که تئوریسین‌ها و سیاستمداران سرمایهٔ انحصاری ذخایر و منابع معنوی و مادی سرشاری وقف آن کرده‌اند؟ آیا به‌آن تئوری و مشی سیاسی که با الفاظ انقلابی، و با شبهه وفاداری به اصول، با دشمن جهانی خلق‌ها همداستانی می‌یابد، نباید ازبیخ و بن شک کرد؟

ظاهرا "جناح چپ" باچشم بستن بروی واقعیت دوران، از این بیغوله سردرمی‌آورد. او جملات و عبارات دست‌چین شده‌ای از لنین را درپیرامون انقلاب دموکراتیک درعصرامپریالیسم، به عنوان "قانونمندی‌های انقلاب دموکراتیک دراین عصر" جامی‌زند، درحالی‌که این برداشت‌ها و داوری‌ها نه‌تنها دربارهٔ انقلاب‌های ملی ودموکراتیک عصرحاضرصدق نمی‌کند، که حتی دربیان انقلاب‌های بورژوا– دموکراتیک عصرگذشته هم آنگونه که مدنظرلنین‌بود، قاصر است. پیش از آن‌که به این قصور و سرگشتگی بپردازیم، باید تصریح کنیم که حتی درصورت شناخت درست انقلاب‌های بورژوا– دموکراتیک قرن نوزده و اوایل قرن بیست که خصلت عمدهٔ ضدفئودالی داشت، تطابق مکانیکی وتحمیلی اصول و ویژگی‌های آن بر انقلاب‌های خلقی وضدامپریالیستی حاضر، جایزنبود و معمائی را حل نمی‌کرد:

درعصرسیطرهٔ یکپارچهٔ امپریالیسم که انحصار تنظیم تولید بین‌المللی و تقسیم‌کار درگسترهٔ جهانی دراختیار اوبود، صحنهٔ تاریخی وسیعی برای انقلاب های دموکراتیک که درچارچوب بورژوائی خود متوقف می‌شدند، وجود نداشت. انقلاب بورژوا– دموکراتیک اگر به انقلاب سوسیالیستی فرانمی‌روئید، بورژوازی لیبرال آن را از شاخه می‌چید. سقط شدن انقلاب درحالت پیش‌رس، ناگزیر آن را درنظم جهانی سرمایه مستحیل می‌کرد و به صورت ضمیمه برای امپریالیسم درمی‌آورد. امادرانقلاب‌های ملی‌ودموکراتیک کنونی فقط صحبت از دوقطب طبقاتی اصلی ومخالف، یعنی بورژوازی وپرولتاریا نیست. دراین نوع انقلاب‌ها اغلب دموکرات‌های انقلابی با تکیه برانبوهی اقشار میانه و گستردگی پایگاه‌های اجتماعی آنان ونیز ضعف قطب‌های طبقاتی بورژوازی وپرولتاریا، درصف مقدم سیاست قرارمی‌گیرند وسرکردگی جنبش را قبضه می‌کنند. زحمتکشان غیرپرولتر و همچنین خرده بورژوازی در عصرامپریالیسم هیچ دورنمائی نداشتند. تاریخ، فرماسیون و نظام ویژهٔ مستقلی، سوای سرمایه‌داری وسوسیالیسم و بین این دو فرماسیون نمی‌شناسد: این اقشار محکوم‌بودند که زیر لوای بورژوازی یا پرولتاریا و درنقش نیروی ذخیرهٔ آن‌ها به میدان بیایند. سترون بودن اقشاربینابینی

جبرتاریخی آن‌ها بود، اما اکتبر با تقسیم‌جهان به دوبازار، دونظام اجتماعی و دو اردوی ناهمساز، این جبر را به گونه‌ای دگرگون کرد واین امکان را به وجود آورد، تا نمونه‌های مشخص دولت دموکرات‌های انقلابی نظیر الجزایر، یمن دموکراتیک، کنگو، گینهٔ بیسائو، اتیوپی، آنگولا، تانزانیا، سوریه، لیبی، بنین، ونظایر آن‌ها که نوعی از دولت‌های نمایندهٔ اکثریت‌اند، پدید آیند. اکتبر عامل نوظهور تعیین‌کننده‌ای را به نفع خلق‌ها و انقلاب‌های آزادیبخش ضدامپریالیستی وارد تاریخ کرد و لنین باتوجه عمیق به این عامل سترگ بود که پیامبرانه گفت:

" این‌که با مسئلهٔ "تکمیل" انقلاب بورژوائی به شیوهٔ قدیمی برخورد کنیم، فداکردن مارکسیسم زنده برای حرف‌های مرده است. "۳۱.

"جناح چپ" که"به شیوهٔ قدیمی" با انقلاب های دموکراتیک برخورد می‌کند و تفاوت‌های اساسی انقلاب‌های بورژوا– دموکراتیک را با انقلاب‌های ملی ودموکراتیک معاصر درک نمی‌کند، درواقع قادر به رؤیت اکتبر دوران‌ساز نیست. با این اهمال او به قول لنین" مارکسیسم زنده را فدای حرف‌های مرده می‌کند" و "دورنماهای تاریخی" را ازبین می‌برد، "جناح چپ" که به سبک زینوویف "**تاریخ ها و دوران‌های مختلف را باهم مخلوط می‌کند**" و "**پدیده‌ها را بدون ارتباط با اوضاع تاریخی به بررسی می‌گیرد**" بی‌آن‌که خود بداند و بخواهد، به همان نتایجی می‌رسد که امپریالیسم بانیتی دیگر، از آن استقبال می‌کند. آن‌ها که "زینوویف" را دراسلوبش و "کائوتسکی" را در "ارتدادش" محکوم‌می‌کنند، خود غافلند که برای شرکت درآفریدن تاریخ، نخست باید درس‌های تاریخ را آموخت. تجدید ماجرای کائوتسکی و زینوویف، بر روی خاکستر تجربه‌های آن‌ها، استحقاق عقوبتی هولناک‌تر را دارد...

* * *

بسیاری از نظریه‌پردازان نامی مارکسیست کتاب **دوتاکتیک سوسیال‌دموکراسی** لنین را "قانون اساسی" انقلاب های دموکراتیک درعصرامپریالیسم و از روزن تئوریک، گشایندهٔ سرشار و خلاق افق انقلاب‌های ملی و سمت‌گیری سوسیالیستی خوانده‌اند. "جناح چپ" ظاهرا به بیان این "قانون اساسی انقلاب‌های دموکراتیک" زیاد تکیه می‌کند وحتی روی جملات متعدد آن لم می‌دهد. اما واقعیت این است که "جناح چپ" مثل همهٔ اصحاب چپ‌گرا و پیشاپیش آن‌ها رفقای اقلیت خود، پیام "**دوتاکتیک...**" را حتی درفضای عصرامپریالیسم

---

۳۱. مجموعهٔ *آثار*، ج ۳۲، ص ۴۴– ۴۳

نفهمیده و با برداشتی سطحی، ناقص، فرمالیستی و جامد، این پیام زنده و تپنده را درجمجمهٔ خود خفه کرده است.

"*دوتاکتیک*..." آغاز تدوین مشخص تئوری راه رشدغیرسرمایه‌داری و حاوی نطفه‌های روشن آن است. لنین که انقلاب روسیه را درارتباط با اوضاع بین‌المللی بررسی می‌کرد، این انقلاب را نه یک انقلاب بورژوائی ساده نظیر انقلاب‌های قبل ازخود که در دورهٔ سرمایه‌داری فرازمند رخ داده بودند، بلکه "فصل نوینی از انقلاب‌ها و تکان‌های سیاسی درتاریخ جهان"۳۲ می‌دانست که "دراین‌شرایط می‌توانست‌به صورت پیش‌درآمد انقلاب سوسیالیستی اروپا درآید"۳۳.

لنین می‌گفت:

"پیروزی انقلاب بورژوائی درکشورما به شکل پیروزی بورژوازی امکان‌پذیرنیست. این مطلب متناقض به نظر می‌رسد، لیکن واقعیت محض است. تفوق عددی دهقانان دربین اهالی و فشارهولناکی که برآنان ازجانب ملاکان بزرگ سرف‌دار (که نیمی از زمین‌دارانند) وارد می‌شود، نیرو و آگاهی سیاسی پرولتاریا ــ که هم‌اکنون درحزب سوسیالیستی خود سازمان‌یافته است ــ مجموعهٔ این اوضاع و احوال، به انقلاب بورژوائی ما خصلت ویژه‌ای می‌دهد."۳۴.

انقلاب اول روسیه با نیروی محرک عمدهٔ توده‌ای، با پرولتاریای‌متمرکزی که در راس جنبش مردم قرارداشت، با حجم عظیم دهقانان ودیگرزحمتکشان غیرپرولتری، با بورژوازی ترسان ازژرفش انقلاب که دلخوش به اصلاحاتی سطحی، مترصد زدوبند با تزاریسم بود، از این امکان باالقوه بهره‌مند بود که فئودالیسم و سرواژ را به قتلگاه ببرد، بی‌آن‌که سرمایه‌داری را مسلط کند. لنین با توجه عمیق به همهٔ این ظرفیت‌ها و امکانات، تئوری رشد انقلاب بورژوا ــ دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی را تدوین کرد. این یک پیروزی جسورانه تئوریک بود که از بسط پرقریحه گفتار مارکس دربارهٔ "انقلاب پی‌درپی" که هم‌زمان دردست تروتسکی به کاریکاتوری بدل‌شد، مایه می‌گرفت. لنین دیوار قطور و عبورناپذیری را که اپورتونیست‌های انترناسیونال دوم بین انقلاب بورژوائی و انقلاب سوسیالیستی قائل بودند، درهم شکست و زمینهٔ عینی

۳۲ و ۳۳. *تاریخ حزب کمونیست اتحادشوروی*، انتشارات حزب تودهٔ ایران، جلد اول، ص ۱۰۷

۳۴. مجموعهٔ *آثار*، جلد ۱۷، ص ۴۴

فراروئی انقلاب‌های نوع اول را به انقلاب‌های نوع دوم نشان داد. لنین برهان تئوریک خود را براین شالوده نهاد که درشرایط روسیه بقایای وسیع سرواژ درجوار مناسبات‌پیشرفتهٔ سرمایه‌داری، تضادهای دوگانه‌ای را پدید آورده است. "تضاد موجود بین رشدنیروهای مولد و روابط نیمه فئودالی تولیدی، مقدمات لازم را برای انقلاب بورژوا ــ دموکراتیک فراهم ساخته بود. تضاد بین رشد نیروهای مولد و روابط تولیدی سرمایه‌داری، برای فراروئی انقلاب بورژوا ــ دموکراتیک، به انقلاب سوسیالیستی، شرایط عینی" مهیا می‌کرد."۳۵.

لنین درشرایط احاطه جهانی امپریالیسم به درستی شرط تبدیل **امکان** فراروئی انقلاب بورژوا ــ دموکراتیک را به **واقعیت** انقلاب سوسیالیستی، دراتحاد کارگران و دهقانان و رهبری طبقهٔ کارگر درانقلاب دموکراتیک، می‌جست و شعار می‌داد:

" در راس تمام مردم به ویژه دهقانان، در راه آزادی کامل، در راه انقلاب پی‌گیر دموکراتیک، در راه جمهوری به پیش...

در راس تمام زحمتکشان و استثمارشوندگان، در راه سوسیالیسم به پیش!"۳۶.

لنین می‌گفت:

"پیروزی قاطع برتزاریسم، یعنی دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان."

همان‌گونه که چپ‌روها و چپ‌نماهای معاصرلنین، از درک این تئوری که تاکتیک و استراتژی پرولتاریا را هم درانقلاب دموکراتیک و هم درانقلاب سوسیالیستی نافذ و نیرومند می‌کرد، عاجز ماندند، همان‌گونه‌که تروتسکی وشرکاء از موضع چپ، مرحلهٔ دموکراتیک انقلاب را که یک مرحلهٔ قانونمند بود حذف می‌کردند وسرنگونی استبداد تزاری را مقارن انقلاب سوسیالیستی می‌دانستند و عملا روی بخش کثیر مردم روسیه که از دهقانان و زحمتکشان غیرپرولتری بودند، خط می‌کشیدند، همان‌گونه که اپورتونیست‌های اروپای غربی و دوستان منشویک آن‌ها در داخل روسیه، از موضع راست برای زحمتکشان شهر و ده و توده‌های نیمه پرولتری که عطشان آزادی و به طورغریزی کین خواه ستم طبقاتی بودند و به گونه‌ای مشخص درمعرض استثمارسرمایه قرارداشتند و به همین سائقه قادر بودند به صف مبارزان ضدسرمایه‌داری بپیوندند، هویت انقلابی قائل نبودند، چپ‌گرایان ماهم میراث تئوریک اسلاف خود را با زهد وفادارانه‌ای، درشرایط

۳۵. *تاریخ حزب کمونیست اتحادشوروی*، جلد اول، ص ۱۱۲

۳۶. *منتخبات*، جلد اول، بخش دوم، ص ۱۳۸

امروز به کارمی‌گیرند. "اشرف دهقانی"ها درنقش شاگردان تروتسکی با ناشکیبائی برای انقلاب سوسیالیستی هورا می‌کشند و شعارهای سرخ و آتشگون می‌دهند و چریک‌های اقلیت و "جناح چپ" علی‌رغم اختلاف نظری که میان خود تصورمی‌کنند و اختلاف عمیق‌تری که بین خود وخط هائی نظیر "پیکار" می‌بینند، درعمل ازیکجا سردرمی‌آورند: متحدان طبیعی پرولتاریا را باور نمی‌کنند و از گرد او می‌تارانند. آن‌ها برای کشوری چون اتیوپی که درآنجا از پرولتاریا و جنبش کارگری نشانی نیست، باهرزبانی سخن بگویند، عصارهٔ منظورشان و منطق عمومی‌شان نمی‌تواند جز این باشد که:

— صبرکنید، دست روی دست بگذارید، تاطبقهٔ کارگری بوجود بیاید، رشد کند، قوام بگیرد و مناسبات اقتصادی و سیاسی چنان پخته شود که انقلاب سوسیالیستی از درون آن بشکفد.

چپ‌گرایان که باقیافهٔ حق به جانب، به "**دوتاکتیک...**" لنین استناد می‌کنند، باچشم بستن به پیام اصلی آن، درعمل نوشته‌های دوتاکتیک را زیرپا می‌کوبند. لنین درفضای عصرامپریالیسم، تئوری فراروئیدن انقلاب بورژوا- دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی را مدلل ساخت. این کانون مهم بدعت علمی و کنه پیام اوست. با این دستاورد، دیوارچین ازمیان انقلاب‌های دموکراتیک و سوسیالیستی، فروریخت و چشم‌انداز تازه‌ای پدید آمد که برای خلق‌های ستم‌دیده پربرکت و نویدبخش بود. لنین‌درشرایط آن عصر برای تحقق رشد انقلاب وفراروئی آن به سوسیالیسم هژمونی پرولتاریا را مطرح کرد. درآن وضعیت، جز این "وسیله" امکان دیگری متصورنبود. چپ‌روهای ما و از آن‌جمله "جناح چپ" اصل واساس اندیشهٔ لنین را کنار می‌گذارند و تمام مسئله را درهژمونی پرولتاریا، با تعبیرتنگی که از آن‌دارند، خلاصه می‌کنند. برجسته‌کردن مسئلهٔ هژمونی، آن‌هم به طریقی که با اسلوب علمی نمی‌خواند — و ما به چگونگی آن خواهیم پرداخت— به ازای محو کردن فکر و تز اصلی لنین، بیش از همه تحریف آشکاری است که از آن هرچه دربیاید، مقصود نهائی لنین درنخواهد آمد.

از این سخن نباید کم‌بها دادن و یاکم‌رنگ کردن اهمیت هژمونی پرولتری در انقلاب‌های دموکراتیک، استنباط شود. امرهژمونی، از ملزومات اصلی ارتقاء انقلاب‌های دموکراتیک در دوران‌های مختلف است.

دربحث از هژمونی پرولتاریا، نظیر همهٔ مسائل و امور اساسی، باید به موضوع "دوران تاریخی" و خصائل آن توجه دقیق و علمی شود. دوران ما با دوران انقلاب‌های بورژوا- دموکراتیک قرن نوزده و اوایل قرن بیست و از آن زمره انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، تفاوت ماهوی دارد. در دوران گذار ازسرمایه‌داری به‌سوسیالیسم و درمرحله‌ای از این دوران" که مشخصهٔ اصلی آن تغییرسریع

تناسب نیروها به سود سوسیالیسم است، هژمونی پرولتاریا درهرکشور جداگانه، نمی‌تواند از هژمونی جهانی پرولتاریا ونیروهای ضدامپریالیستی و ضدسرمایه- داری جداباشد. در زمان ماسمت حرکت اصلی جامعهٔ بشری را سوسیالیسم تعیین می‌کند و این بدان معناست که درمقیاس جهانی هژمونی پرولتاریا تامین شده است و هرچه این حرکت مطمئن‌تر و سریع‌تر باشد، هژمونی جهانی‌پرولتاریا استوارتراست."۳۷.

اصولا درچنین دوران و درچنین شرایطی از تناسب نیروهاست که مقوله‌ای چون رهبری اقشار بینابینی اجتماعی و نمایندگان سیاسی آنان یعنی‌دموکرات- های انقلابی، درانقلاب‌های ملی ودموکراتیک به واقعیت پیوسته است. این رهبری، خود از مظاهر دوران گذار به سوسیالیسم و فتور و تحلیل رفتن سرمایه‌داری درمقیاس جهانی است، وگرنه درعصرسیطرهٔ بی‌منازع امپریالیسم، مفری برای رهبری دموکرات‌های انقلابی وجود نداشت. "راه رشدغیرسرمایه‌داری که اغلب تحت حاکمیت دولتی دموکرات‌های انقلابی به ثمر می‌رسد، سرمشق‌های تئوریک خود را که تجربهٔ زندگی با آن روی موافق دارد، از آموزش لنین گرفته است. این آموزش در دوران بارور ما کارسازی خود را درعمل هر روز بیشتر نشان می‌دهد. مگر نه این که "صحت تئوری انقلابی باید در پیوستگی‌اش با پراتیک مبارزهٔ طبقاتی مورد آزمایش قرارگیرد؟ تئوری انقلابی و جریان انقلاب جهانی باید به هم‌درآمیزند و یکی دردیگری تاثیر بخشد... آزمایش موثق بودن تئوری بازرسی سالانه نیست. این کار باید درجریان کاربست مداوم و روزمرهٔ‌تئوری انجام گیرد."۳۸. تبدیل تئوری لنینی دربارهٔ امکان فراروئی انقلاب دموکراتیک و گذشتن آن از مرزهای بورژوائی، به واقعیت موجود، خود بهترین "آزمون موثق بودن این تئوری" است. پیوند این تئوری با "جریان عملی انقلاب جهانی" و نقش آن به مثابهٔ چراغ راهنمای انقلاب‌های ملی- دموکراتیک، حجت دیگری است.

لنین استعداد **ویژه** انقلاب دموکراتیک روسیه درعصرامپریالیسم را درپرتو حضور فعال‌توده‌های انبوه دهقانی و زحمتکشان شهر و ده، بررسی می‌کرد. لنین تضاد دوگانه‌بین رشد نیروهای مولد و روابط ماقبل سرمایه‌داری و رشد نیروهای مولد و روابط تولید سرمایه‌داری را جزو شرایط عینی و محرک ارتقاء انقلاب دموکراتیک به مرحلهٔ عالی‌تر، درنظرمی‌گرفت. کشورهائی که درشرایط

---

۳۷. این مبحث را با تفصیل بیشتر می‌توانید درجزوهٔ ***"گفتگوئی با چریک‌های فدائی خلق دربارهٔ مسائل انقلاب ایران"***، نوشتهٔ ف.م.جوانشیر، ص ۲۸ مطالعه کنید.

۳۸. گس‌هال، ***خصلت خلاق مارکسیسم- لنینیسم***.

فوق‌العاده مساعدتر عصرحاضر راه رشدغیرسرمایه‌داری را می‌پویند ، هم بـا مناسبات ماقبل سرمایه‌داری و هم تضادهای تولید سرمایه‌داری که امپریالیسم حاوی، ناقل و حامی آن است ، رودر رویند . نیروی محرک انقلاب دراین کشورها ، توده‌های میلیونی دهقانان محروم ، نیمه‌پرولترها ، تهی‌دستان و زحمتکشان بی‌نصیب شهر وروستاست . ارتباط و اشتراک مساعی دموکرات‌های انقلابی که برخواست‌ها و آرمان‌های این توده‌های میلیونی تکیه دارند ، با دیگر نیروهای انقلابی و پیوند عینی این گونه جنبش‌های انقلابی با پرولتاریای جهانی درمبارزه هم‌عرض ضدامپریالیستی ، به طورفزاینده برویژگی جنبش آزادی ملی تاثیرمی‌گذارد . با منظورداشتن این ملاحظات بود که لنین داهیانه پیش بینی می‌کرد که مبارزه رهائی بخش ملی درسیرطبیعی خود به مبارزه برای رهائی اجتماعی رشدخواهد یافت . لنین‌برآن بود که دموکرات‌های انقلابـی "به طور ذهنی سوسیالیست هستند ."[۳۹] و دلیل این گرایش درونی و ذهنیت سوسیالیستی را "مخالفت اینان با استثمارتوده‌ها"[۴۰] می‌دانست . لنین نه‌تنها در انقلاب دموکراتیک زمینهٔ عینی و استعداد ارتقاء کیفی به مرحلهٔ سوسیالیستی را کشف کرد ، بل درپرتو این اندیشه ، استعداد رشد دموکرات‌های انقلابی را نیز به اقتضای وضع طبقاتی آن‌ها به جذب تفکر و تئوری سوسیالیستی ، یادآور شد . درتکمیل این نوآوری بود که رهبر پرولتاریای جهان بعدها ، ضمن تشریح این مطلب که چه نوع احزابی را می‌توان درکشورهای رشد نیافته بوجود آورد ، خاطرنشان ساخت که به طورمثال درکشوری مثل مغولستان" انقلابیون باید هم خود رامصروف فعالیت‌های دولتی ــ اقتصادی و فرهنگی کنند ، تا عناصرشبانی به تودهٔ پرولتری تبدیل شوند ، کاری که سرانجام ممکن است به تبدیل حزب انقلابی خلق به حزب کمونیست کمک کند ."[۴۱] .

تئوری لنینی امکان فراروئی انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی که کتاب "***دوتاکتیک...***" آئینهٔ آن است ، به موازات توجه موشکاف وی بـــه استعداد زحمتکشان غیرپرولتری برای اخذ آمال سوسیالیستی و گرایش روزافزون به پرولتاریا ، تکامل یافت . با فرارسیدن عصر"گذار ازسرمایه‌داری‌به‌سوسیالیسم" و ایجاد نخستین پایگاه پرولتاریای ظفرمند ، لنین این"اصل" را از مرزهـای "***دوتاکتیک***" فراتر کشید و امکانات نوینی به‌آن افزود . در"***دو تاکتیک***" تئوری رشدغیرسرمایه‌داری حالت جنینی داشت ، اما در اوضاع و احوال عصرنو ، این جنین ، خطوط مشخص سیمای خود رایافت و صریح و مستحکم شد . اگرشرایـط عصرامپریالیسم تحقق اصل فراروئیدن انقلاب بورژواـ دموکراتیک را ، که نقطهٔ

---

۳۹ و ۴۰ . ***دموکراسی و نارودیسم درچین*** .

۴۱ . ***مجموعهٔ آثار***، جلد ۴۲، ص ۳۶۱. (به نقل از "***کمینترن و خاور***". بخش سوم ، نوشتهٔ ا.پ .رزنیکوف ، ص ۱۴۱) .

محوری تئوری لنین بود ، موکول به حصول بلافاصله و بلاواسطهٔ هژمونـــی پرولتاریا می‌کرد ، مقتضیات عصرنو ، درشرط "هژمونی" تغییرات اساسی راممکن ساخت . لنین بت مقدس چپ‌روهای دیروز و امروز را که در هژمونی مستقیـم پرولتاریا تجسم یافته است ، درهم شکست و بدون این هژمونی مستقیم ، به ثمر رسیدن انقلاب دموکراتیک ملی و جنبش رهائی‌بخش ملل عقب‌مانده را زیررهبری دموکرات‌های انقلابی امکان پذیراعلام کرد . لنین با لحنی استفهام‌آمیز به طرح اصل فکرخود پرداخت که :

> **" آیا ما می‌توانیم این نظریه را قبول کنیم که راه رشد سرمایه‌داری برای آن دسته از کشورهای عقب‌مانده‌ای که اکنون آزادشده‌اند و پس از جنگ درآن‌ها جنبش‌های مترقیانه‌ای دیده می‌شود ، حتمی است؟ ما به این سئوال جواب منفی می‌دهیم . اگر پرولتاریای پیروزمند انقلابی دربین آن‌ها منظما تبلیغ نماید و دولت شوراها از وسائلی که دراختیار دارد به آن‌ها یاری دهد ، دراین صورت درست نخواهد بود اگرگفته شود راه رشدسرمایه‌داری برای خلق‌های عقب‌مانده امری ناگزیر است . آن‌ها به یاری پرولتاریای کشورهای دیگر ، می‌توانند ازطریق مدارج معین رشد وبدون طی مرحلهٔ رشدسرمایه‌داری ، به کمونیسم انتقال یابند . "**

"جناح چپ" و "چریک‌های اقلیت" که دراین‌مورد مشخص بیانگر نیات جمله چپ‌گرایان‌اند ، با مطلق‌کردن امرهژمونی مستقیم پرولتاریا ، تنها "***دو تاکتیک***" را تحریف نکرده‌اند ، تنها رهنمود درخشان لنین را دربارهٔ امکان هژمونی غیرمستقیم پرولتاریای جهانی ، به گل ولای نیاغشته‌اند ، آن‌ها دربرابر واقعیت دوران کنونی خود را به ندیدن ، نشنیدن و نفهمیدن زده‌اند و درعمل اکتبر و نتایج آن را زیرعلامت سئوال قرارداده‌اند .

* * *

چپ‌گرایانی مانند "مجاهدین خلق" و "راه کارگر" و "چریک‌های فدائی" (اقلیت) و "جناح چپ" که هریک به بیانی ، واقعیت عصرکنونی را مسخ وآنگاه تکذیب می‌کنند ، درنهایت به همان‌جائی می‌رسند ، که چپ‌نماهائی چون گروه "وحدت کمونیستی" و مائوئیست‌هائی مانند "پیکار..." با سوداهای دیگر، درآن جا خیمه‌گاه زده‌اند . چپ‌گرایان درپویهٔ "ندانستن" به این نتیجـــه می‌رسند که عصرما عصرجهانشمول امپریالیسم است ، اماچپ‌نمایان با ترفنـد "سوسیال امپریالیسم" خواندن سوسیالیسم واقعا موجود ، منظرگاه دیگر جـز

منظرگاه امپریالیسم و صفت دیگری به غیرازصفت امپریالیستی، برای مشخص کردن عصرما باقی نمی‌گذارند. می‌بینید؟ ما با مغز خویش همراهانمان راانتخاب نمی‌کنیم. راه‌ها خود ما را به آنجا که باید ببرند، می‌برند. تنها نخستین گام به اراده‌ء ماست...

درک «دوران» از دیدگاه لنینیسم و مائوئیسم

شوریده نشان دادن دوران کنونی و تحریف ویژگی‌های آن، دستاورد چپ‌روها و چپ‌نماهای ما نیست. دراین عرصه مائوئیسم پیش‌کسوت و بنیانگذار است. درکنار همهء آثار و ثمرات فاجعه‌آمیز مائوئیسم و شبه‌تئوری‌هایش، یکی نیز درهم وبرهم کردن مفهوم دوران و تنزل آن به سطح بازیچه‌ای برای اغراض سیاسی خاص بود. مائوئیست‌ها درآستانهء دومین انشعاب بزرگ درجنبش کارگری و کمونیستی جهان تغییر دلخواه و متناقضی را به جای محتوی عینی دوران گذاشتند، تا برای ارتداد خود محملی بتراشند. رهبری مائوئیستی چین نخست درسندی با عنوان ***زنده باد لنینیسم*** با شیوه‌ای دوپهلو به تعریف دوران تاریخی حاضر پرداخت:

" دوران ما عبارت است از دوران امپریالیسم، دوران انقلاب پرولتری، دوران پیروزی سوسیالیسم و کمونیسم." ۴۲.

این تعریف‌ــ که قبلا توضیح دادیم چگونه مختصات دوعصر را دریک عصر ادغام کرده است ــ درواقع هجومی بود علیه جنبش کارگری و کمونیستی، طغیانی بود علیه مصوبه‌های این جنبش که دربیانیهء مشترک احزاب برادر در کنفرانس‌های ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ مسکو، اشعارمی‌داشت:

"محتوای اصلی دوران ما که از انقلاب کبیرسوسیالیستی اکتبرآغازشده، عبارت است از گذار ازسرمایه‌داری به سوسیالیسم." این عصر" عصرمبارزهء میان دوسیستم اجتماعی متضاد، عصر انقلاب‌های سوسیالیستی و انقلاب‌های آزادی ملی، عصر فروپاشیدن امپریالیسم و الغای سیستم استعماری، عصرگذار پی‌درپی خلق‌ها به راه

---

۴۲. چاپ پکن، ۱۹۶۰، ترجمهء فرانسه، ص ۲۶ (به نقل از ***مائوئیسم وبازتاب آن درایران***. ف.م.جوانشیر).

سوسیالیسم و پیروزی سوسیالیسم و کمونیسم به مقیاس سراسر جهان است. "۴۳ **"مهم‌ترین مشخصهٔ دوران معاصر این است که سیستم جهانی سوسیالیسم، نیروهائی که علیه امپریالیسم، در راه تحول سوسیالیستی جامعه مبارزه می‌کنند، محتوی، سمت اصلی و خصوصیت اصلی تکامل تاریخی جامعهٔ بشری را معین می‌سازند.** "۴۴.

دراین تعریف جامع، نه‌تنها مبداء عصرنو و از این طریق مرزبندی‌های آن، نه‌تنها ویژگی‌های آن که پررنگ‌ترینش، خصلت انتقالی بودن عصرنو برمحور پیکاربین دونظام مخالف است، به روشنی نشان داده شده، بلکه نیروهای ذخیرهٔ انقلاب جهانی نیز با تعیین کانون اصلی ضدانقلاب جهانی، به طور عینی موردتاکیدقرارگرفته‌است. تحقق‌پیش‌بینی‌داهیانهٔ‌لنین‌که‌گفته‌بود خلق‌های ستم‌دیدهٔ مستعمرات "**درتاریخ تکامل انقلاب جهانی بایستی درمبارزهٔ انقلابی و جنبش انقلابی نقش مهمی ایفاکنندودراین آوردگاه، به‌نبردما علیه امپریالیسم جهانی بپیوندند**" ۴۵ درحرکتی قوام گیرنده واعتلائی درتاروپوداین تصویرزنده وتپنده ازعصر، نقش بسته است. از آنجا که جنبش آزادی‌بخش ملی خلق‌های مستعمره یاوابسته، درشرایط دوران نوین ازلحاظ مضمون و هدف‌های خود، عمدتا ازچارچوب خواست‌های بورژوازی فراتر رفته و شکل انقلاب‌های ملی- دموکراتیک به خود گرفته، جنبش‌های آزادیبخش گردان انبوهی از ارتش انقلاب جهانی را تشکیل می‌دهند. ارتباط نزدیک و ناگزیر جنبش آزادیبخش ملی با دیگرنیروهای انقلابی وپیوند عینی آن با پرولتاریای جهانی درمبارزه ضدامپریالیستی، به گونه‌ای فزاینده بر ویژگی جنبش آزادیبخش ملی‌تاثیر می‌گذارد. این امر تنها سبب آن نمی‌شود که خواست‌ها و ایدئولوژی‌های غیرپرولتری و غیرمارکسیستی دموکراتیک انقلابی، بسیار بیش از آنچه تا قبل از دوران نوین ممکن بود، به سمت تحول سوسیالیستی جهان تمایل یابند، بلکه همچنین موجب تحول درخود ایدئولوژی‌های دموکراتیک انقلابی در راستای اخذ برخی از احکام جداگانهٔ سوسیالیسم علمی می‌گردد. این اقتضا، همان چیزی است که روح و فضای دوران ما را اشباع کرده و انعکاس آن، دموکراسی انقلابی را از درون غنا و عمق بخشیده است. بدین‌سان سوسیالیسم انقلابی درعمل خود درفکر و ذهن توده‌های عظیم‌مردمی که به قول لنین تاکنون "درآن‌سوی مرزهای تاریخ قرارداشته و

۴۳. *اسناد برنامه‌ای مبارزه در راه صلح، دموکراسی وسوسیالیسم*، ۱۹۶۴، ص ۳۹ (به نقل از *تاریخ حزب کمونیست اتحادشوروی*، جلد دوم، ص ۳۱۲).

۴۴. *تاریخ حزب کمونیست اتحادشوروی*، جلد دوم، ص ۳۱۲

۴۵. مجموعهٔ *آثار*، جلد ۳۹، ص ۳۲۸

فقط بازیچهٔ حرکت تاریخ بوده‌اند" ۴۶ رسوخ می‌کند و درحرکت تاریخ ساز آن‌ها به نیروی مادی خروشنده‌ای بدل می‌شود. برمبنای این ملاحظه، امروزه گوشزد می‌شود که اهمیت استراتژی و تاکتیک سیاسی دربست ما، یعنی طبقهٔ کارگر در رابطه با متحدینش، حساسیت واهمیت روزافزون می‌یابد. به "مسئولیت‌تاریخی احزاب کمونیست فوق‌العاده افزوده شده و نقش آن‌ها بیش ازپیش به صورت مسئله‌ای مهم مطرح می‌شود" ۴۷. اعلامیهٔ مشترک احزاب برادر در ۱۹۵۷ و به‌ویژه درگردهمائی ۱۹۶۰ از یک‌سو با توفیق در طرح و تعریف درست دوران نو ونیروهائی که در راس آن قرارگرفته‌اند، مضمون وخصلت آن را آشکار کرد و ازسوی دیگر بامحاسبه تناسب نیروها درصحنهٔ بین‌المللی، نه به طورایستا، بلکه در روند شتاب‌گیرنده و متلاطم ومتحول آن، دورنمای مبارزه را قابل لمس کرد. مجهز شدن به چنین روشن‌بینی واقع‌گرایانه، چنین توشهٔ تئوریک و معنوی، مجال داد تا امکانات سرشار مادی که تاکنون ناشناخته و غیرقابل روٴیت بود، کشف و خرمن‌چینی شود. اعلامیهٔ جلسهٔ مشاورهٔ احزاب‌کمونیستی و کارگری از برآمد مجموعهٔ این تجربیات تئوریک و دستاوردهای عملی، با اطمینان خاطری برتافته از قطعیت حقیقت وعلم، نتیجه‌گیری کرد که:

"هیچ تلاشی از جانب امپریالیسم نمی‌تواند حرکت مترقیانه تاریخ را متوقف گرداند. دیگر زمینه استواری برای پیروزی قطعی سوسیالیسم فراهم آمده و ظفرمندی کامل سوسیالیسم شبهه‌بردارنیست."

اما مائوئیسم به خاطر عقیم بودن بنیاد تئوریک خود، قادر به جذب و هضم چنین جهان زنده وروینده‌ای که مدام از خویش فراتر می‌رفت و افق‌های نوتری را دربرمی‌گرفت نبود. مائوئیسم ایدئولوژی عقب‌مانده‌ترین اقشاردهقانی است و محافظه‌کاری سنتی، از عناصرباطنی آن است. او از "**گذشته**" بیش از "**آینده**" خرسند است. از این رو مائوئیست‌ها مفهوم "دوران نو" را در چارچوب نظرگاه‌های خود مصلوب کردند و با تفسیری که جوهر دوران کنونی را درامتداد حال به آینده، می‌دید وثبت می‌کرد، به جدل برخاستند. درک مائوئیست‌ها از دوران کنونی، صرف‌نظر از تناقض ذاتی و مخدوش‌بودن مفهوم آن چهاردهه پس از اکتبر دربرابر تعریف لنینی دوران جاری درطلیعهٔ آن، به طرز فاحشی کم‌رنگ ونارسا بود. تعریف لنینی دوران با همهٔ اختصاری که تنگناها و مقتضیات نوظهوری که هنوز در زمانهٔ لنین درنطفه بود ایجاب می‌کرد چنان کلیت و انسجام و ظرفیتی داشت، که جائی برای رخنه کم‌ترین تردیدی

۴۶. *کنگرهٔ دوم بین‌الملل کمونیست* (*مجموعهٔ آثار*، جلد ۳۱، ص ۲۳۲).

۴۷. بوریس پوناماریف، *مسائل بین‌المللی*، مهر-آبان ۵۶

باقی نمی‌گذاشت. لنین روزی درمقابله با رویزیونیسم گفته‌بود "**اگرقضایای‌بدیهیه هندسی هم بامنافع ـ طبقاتی ـ افرادبرخوردمی‌کرد، به‌ردآن می‌پرداختند.**"[۴۸] موضع‌گیری ناصواب و پنداشت دوراز واقع "**هرحزب ـ وجریان سیاسی ـ را بی درنگ به جائی می اندازد که شایستهٔ آن است.**"[۴۹] این امر مصداق کامل خود را در نحوهٔ انعکاس دوران کنونی در ادبیات مائوئیستی، بازمی‌یابد. رسوب این ادبیات هنوز عنصرمهم برداشت چپ‌گرایان و چپ‌نمایان است. برای این که ببینیم اینان به نام لنینیسم چگونه آن را **لگدمال** می‌کنند، به شمه‌ای از تعاریف و رهنمودهای لنین، درارتباط با دوران حاضر می‌پردازیم.

لنین به‌سال۱۹۱۹ با صراحت عصرنو را نوید داد:

"**اکتبر در تاریخ جهان به مثابهٔ تعویض دو دوران آغاز گردیده است.**"

ویک سال بعد مضمون دوران نورسیده را هم بیان کرد:

"**انهدام سرمایه‌داری وآثار آن، اجرای اساس نظم کمونیستی، محتوی اساسی دوران جدید تاریخ جهانی است که اکنون آغازشده است.**"[۵۰].

پیروزی اکتبرهرچه بیشتر تثبیت و تحکیم می‌شد و دورنمای آن هرچه بیشتر به روشنائی می‌گرائید، نظرات لنین‌دربارهٔ دوران جدید، صراحت و تاکید فزون‌تری می‌گرفت. "**اومی‌توانست آن‌پدیدهٔ نوینی را ببیند که آینده به آن تعلق داشت**"[۵۱]. لنین باشعف اعلام می‌داشت:

"**اوضاع و احوال سیاسی جهان، اکنون دیکتاتوری پرولتاریا را در دستور روزقرارداده است.**"[۵۲].

لنین با افتخار یادآور می‌شد:

"**برای روسیه چنین پیش‌آمد که هنگام چرخش تاریخ از امپریالیسم به انقلاب کمونیستی، تندترین تندپیچ‌های تاریخ را ناظربوده و به طرزی بس حاد ودردناک آن را بگذراند.**"[۵۳].

---

۴۸. **مجموعهٔ *آثار ومقالات*** (فارسی) دورهٔ یک جلدی، ص ۳۱

۴۹. به نقل از ***انقلابی‌گری خرده‌بورژوائی***، بوریس لیبسون، ص ۱۳۰

۵۰. **مجموعهٔ *آثار***، جلد ۴۱، ص ۴۲۵

۵۱. ***تاریخ حزب کمونیست اتحادشوروی***، ص ۴۲۷

۵۲. لنین، ***طرح اولیه تزهای مربوط به مسئلهٔ ملی و مستعمراتی***.

۵۳. **مجموعهٔ *آثار***، (فارسی) ص ۶۰۴ (***وظیفهٔ عمدهٔ این ایام***).

به سال ۱۹۲۱ دیگرنخستین کشور شورائی جهان در امواج گلگون فتح بی‌تردیدی غوطه می‌خورد. سپیده دم‌نو، تاریخ خود را ندا می‌داد. لنین درچهارمین سالگشت انقلاب صلا درداد:

"**هرچه این روز بزرگ از ما دورترمی‌شود، اهمیت انقلاب پرولتری روسیه روشنی فزون‌تری می‌گیرد.**"[۵۴]

و براین مبنا گفت:

"**ماحق داریم به خود ببالیم و می‌بالیم که سعادت شروع ساختمان دولت شوروی و بدین‌وسیله شروع دوران نوین درتاریخ، دوران سلطه طبقه نوین، که درکلیه کشورهای سرمایه‌داری ستم‌کش است، و همه‌جا به سوی زندگی نو، به سوی پیروزی بربورژوازی، به سوی دیکتاتوری پرولتاریا، به سوی خلاصی انسانیت از یوغ سرمایه و جنگ‌های امپریالیستی گام‌برمی‌دارد، نصیب ما شده است.**"[۵۵].

لنین، درمجال اندکی که درفضای دوران نوین داشت، تمامی وجوه آن را خلاقانه تبیین کرد، مرزبندی دوران جدید، محتوای تاریخی، و خصلت‌نهادی آن را شرح داد و اهمیت جهانشمول این مبداء خارق‌العاده را به مثابه چرخشی از ریشه، تحولی درهمهٔ نسوج تاریخ و آخرین تکانه‌های طبقاتی آن یادآورشد. عصرنو، همان‌طور که "آراگون" بعدها سرود عصر"جوانی جهان" یا آن گونه که "نرودا" گفت "زایش دوباره" آن درمطلعی نو بود، اما مائوئیسم به اقتضای خویش این همه تاکید را باورنکرد. به عکس او حتی برای متزلزل کردن این **باور** به هردری زد، و با تئوری‌های خود شعبده‌ها به پاکرد. "چوئن لای" نخست‌وزیر چین براین روال کپسول مائوئیستی دوران را به بازار سیاست عرضه داشت:

"**بعدازمرگ لنین، تغییرات بزرگی دراوضاع جهانی به وقوع پیوسته، اما دوران تغییرنکرده است.**"[۵۶].

ظاهرا هیچ کس براین دعوی نیست که **دوران**، از مرگ لنین تاکنون تغییر کرده باشد. اما دراین نحوه جمله‌بندی بازیرکی خاصی القاء می‌شود که گویادر آثار لنین هم دربارهٔ تغییردوران مبحثی وجود ندارد. وگرنه مرگ لنین را در رابطه با مسئله‌ای به نام دوران، ماخذ گرفتن، چه قصد دیگری جز اغتشاش در اذهان را دنبال می‌کند؟ "چوئن لای" ضمن این مانور و صحنه آرائی، سکهٔ قلب مائوئیسم را یکبار دیگرخرج می‌کند:

---

۵۴ و ۵۵. همان منبع، ص ۸۲۳

۵۶. **چندسند *از جنبش کمونیستی جهان برای مطالعهٔ اوضاع جهان***، از گزارش چوئن لای به کنگرهٔ دهم، اوت ۱۹۷۳.

"صدرمائو بارها به ما آموخته است که ما هنوز درعصر امپریالیسم و انقلاب پرولتری هستیم ."۵۷.

و این همان سکهٔ رایجی است که برخی از مدعیان پیروی از مارکسیسم– لنینیسم ، گنجینهٔ تئوریک لنینی را به آن می‌فروشند . دراین عرصه وفاداری به لنین برای خیلی از کسانی که با نام او معرکه می‌گیرند ، صرف نمی‌کند . وفاداری به لنین همان وفاداری به سوسیالیسم عملا موجود است ، چراکه :

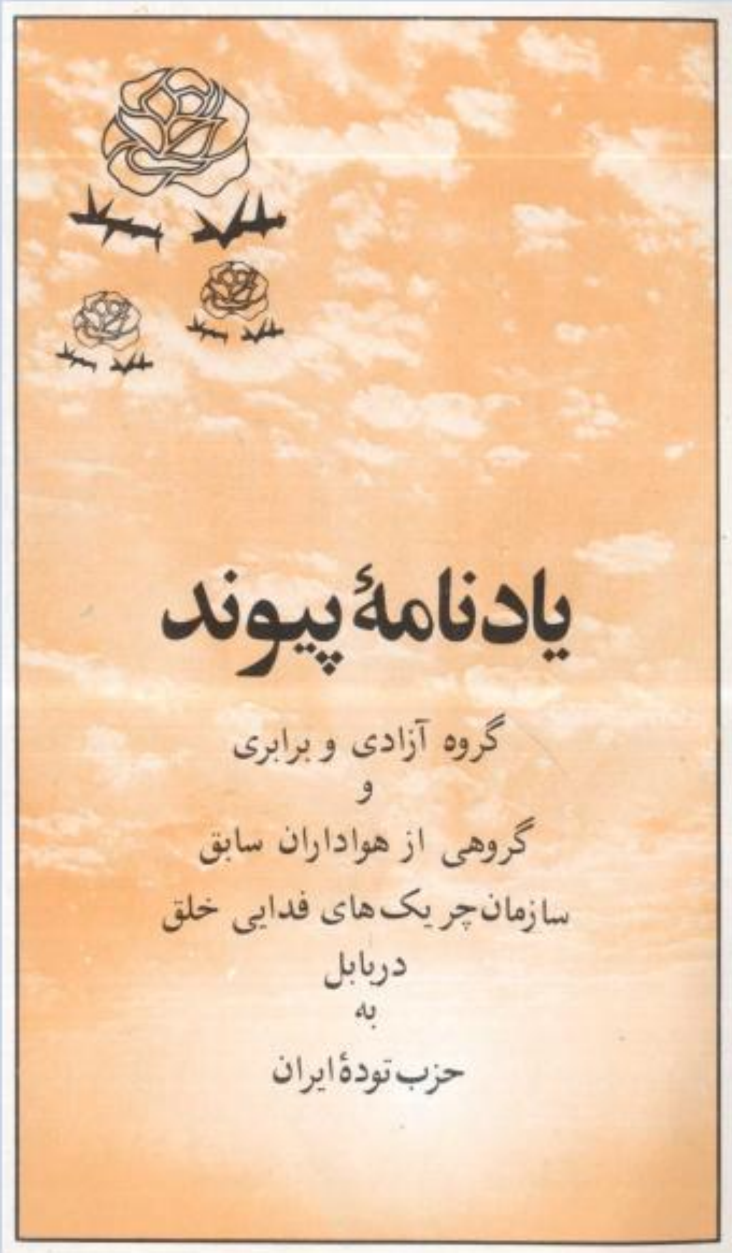
" امروز مارکسیسم– لنینیسم تنها آن چیزی نیست که توسط بنیادگذاران و پیروان آن‌ها نوشته شده است . مارکسیسم– لنینیسم در دوران ما ، تجارب تعمیم‌یافته و دستاوردهای سوسیالیسم واقعی موجود در۶۰ سال گذشته را هم شامل می‌شود ."۵۸

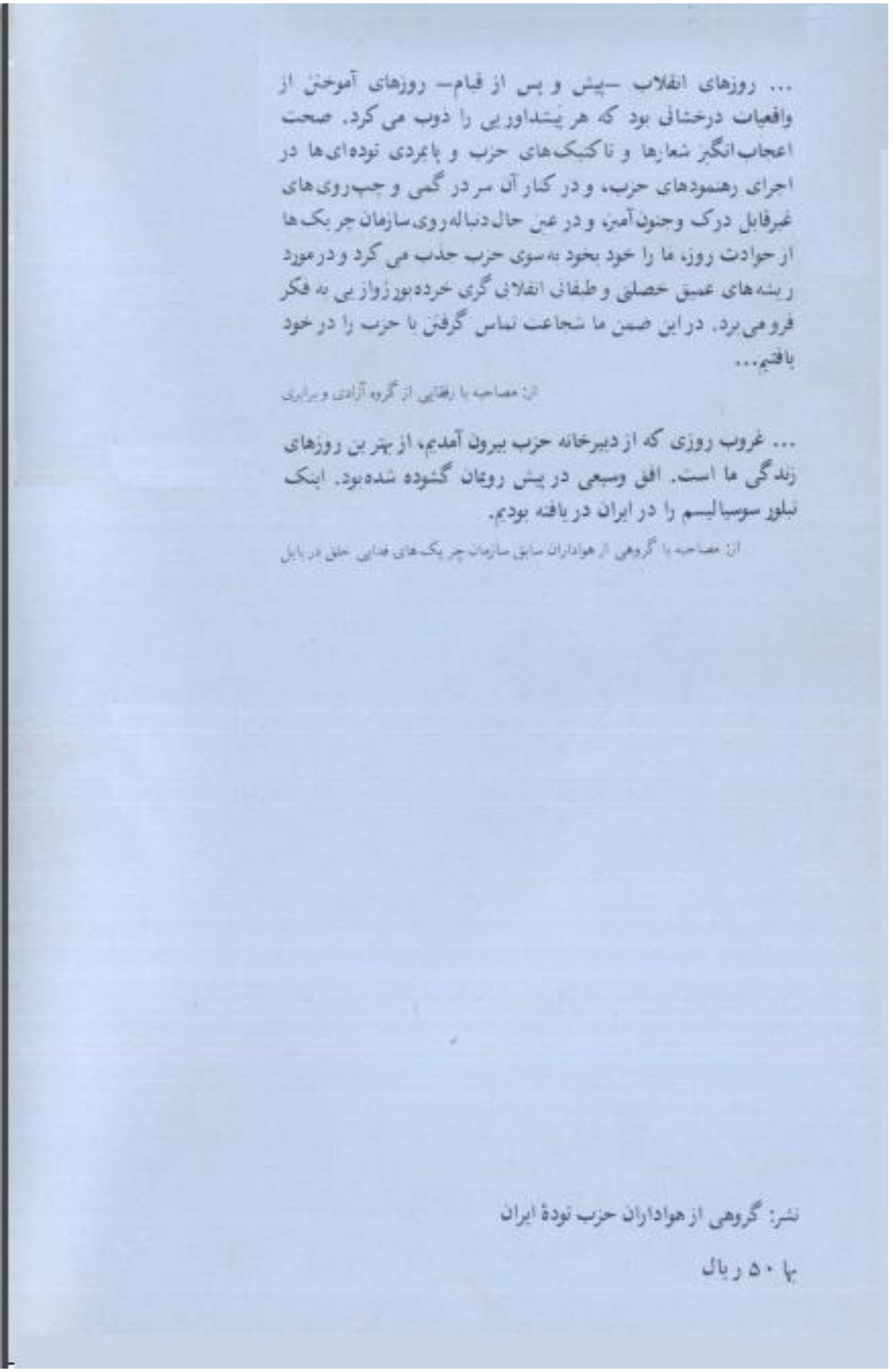
آن‌هائی که چهرهٔ دوران کنونی را مسخ می‌کنند ، آماج نهائی‌شان – چه وقوف داشته‌باشند و یانه – مسخ سوسیالیسم موجود به مفهوم عام آن است . سرباز زدن از پذیرش تعریف لنینی دوران ، با آن‌همه توضیح و تصریح لنین دراین زمینه ، به انگیزهٔ ناباوری عمدی و یاذهنی نسبت به سوسیالیسم واقعا موجود است . چگونه می‌توان مجموعهٔ‌سوسیالیستی جهان را با داغ رویزیونیسم و سوسیال امپریالیسم و مصلحت‌گرائی باطل کرد و درعین حال خصلت دوران جاری را "گذار ازسرمایه‌داری به سوسیالیسم" و فنرجهش و شتاب آن را در مرحلهٔ نخست سوسیالیسم جهانی دانست؟ درمحضرکسانی که سوسیالیسم موجود درقاموسشان ، شبهه و سوءظنی بیش نیست ، بحث دربارهٔ "دوران" و ویژگی‌های آن ، بنائی برآب است . وقتی سوسیالیسم ، سوسیالیسم نیست ، و دوران هنوز از مضمون امپریالیستی سرشار است ،سخن گفتن دربارهٔ "راه رشد غیرسرمایه‌داری" که درعمل اتکایش به دو واقعیت مزبور است ، سخنی است در هوا ، بی‌معنی و لاجرم غیرقابل درک . . . این است راز اصلی این‌همه هیاهو برسرمسئله‌ای به نام راه‌رشدغیرسرمایه‌داری. و تاوقتی حقیقت درحجاب و دیالکتیک مارکسیستی غایب است و درآنجا که‌غایب است ، این هیاهوی بسیار ، برای هیچ ، ادامه خواهد یافت . . .

۵۷. همان منبع

۵۸. پوناماریف ، *مسائل بین‌المللی* ، شمارهٔ ۵ (مهر–آبان ۵۶) .

منتشر شد:





... روزهای انقلاب –پیش و پس از قیام– روزهای آموختن از واقعیات درخشانی بود که هر پیشداوریی را ذوب می کرد. صحت اعجاب‌انگیز شعارها و تاکتیک‌های حزب و پایمردی توده‌ای‌ها در اجرای رهنمودهای حزب، و در کنار آن سردرگمی و چپ‌روی‌های غیرقابل درک وجنون‌آمیز، و در عین حال دنباله‌روی سازمان چریک‌ها از حوادث روز، ما را خود بخود به‌سوی حزب جذب می کرد و در مورد ریشه‌های عمیق خصلتی و طبقاتی انقلابی‌گری خرده‌بورژوازیی به فکر فرومی‌برد. در این ضمن ما شجاعت تماس گرفتن با حزب را در خود یافتیم...

از: مصاحبه با رفقایی از گروه آزادی و برابری

... غروب روزی که از دبیرخانه حزب بیرون آمدیم، از بهترین روزهای زندگی ما است. افق وسیعی در پیش رویمان گشوده شده‌بود. اینک تبلور سوسیالیسم را در ایران دریافته بودیم.

از: مصاحبه با گروهی از هواداران سابق سازمان چریک‌های فدایی خلق در بابل

نشر: گروهی از هواداران حزب تودهٔ ایران

بها ۵۰ ریال

مارکس، انگلس، لنین

در زندگی خصوصی

گردآورنده و مترجم: مریم فیروز

مارکس، انگلس، لنین در زندگی خصوصی   گردآورنده و مترجم: مریم فیروز

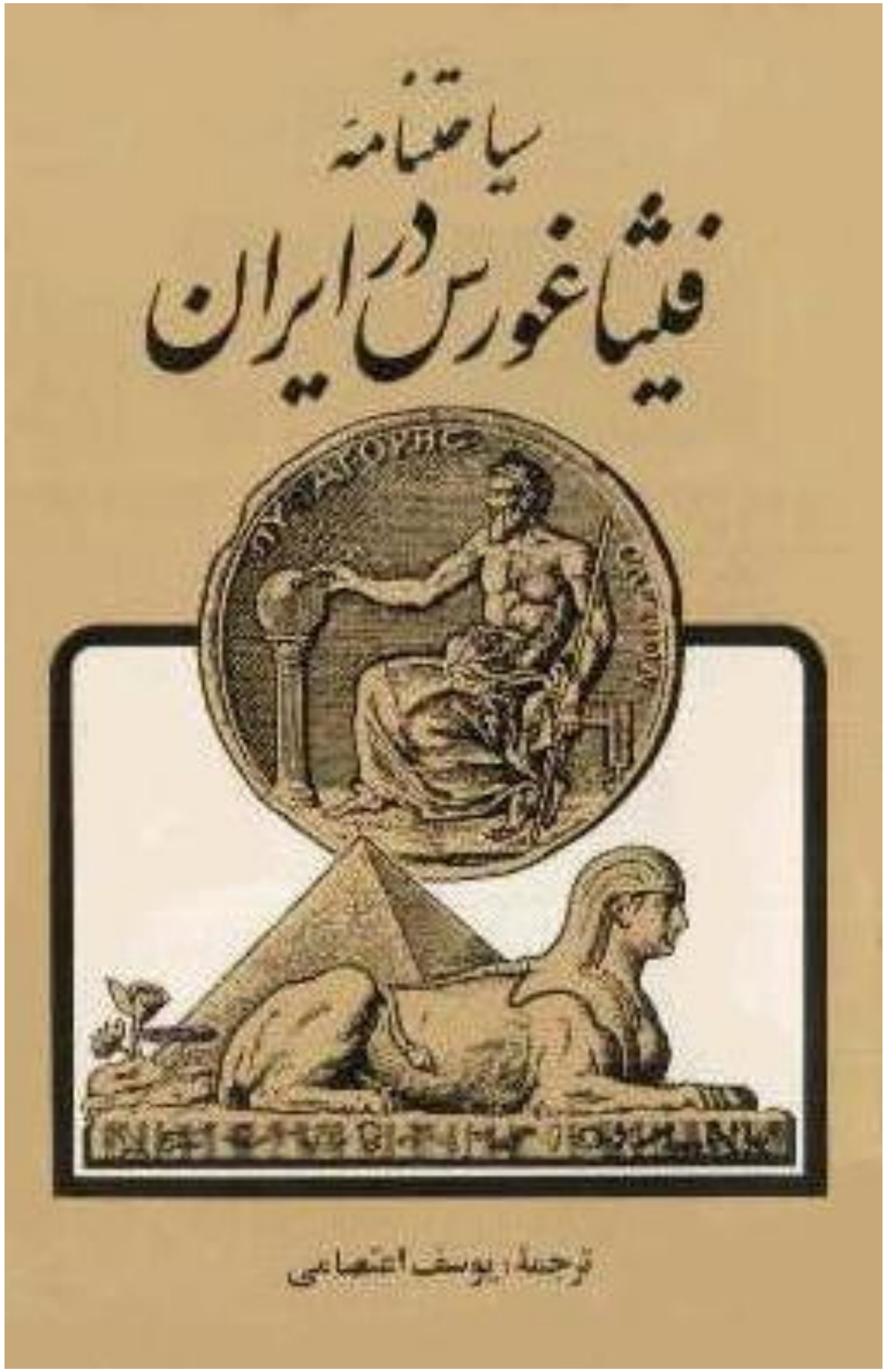
انتشارات حزب توده ایران

سرود خوان مبارزه و مقاومت

محمد امینی



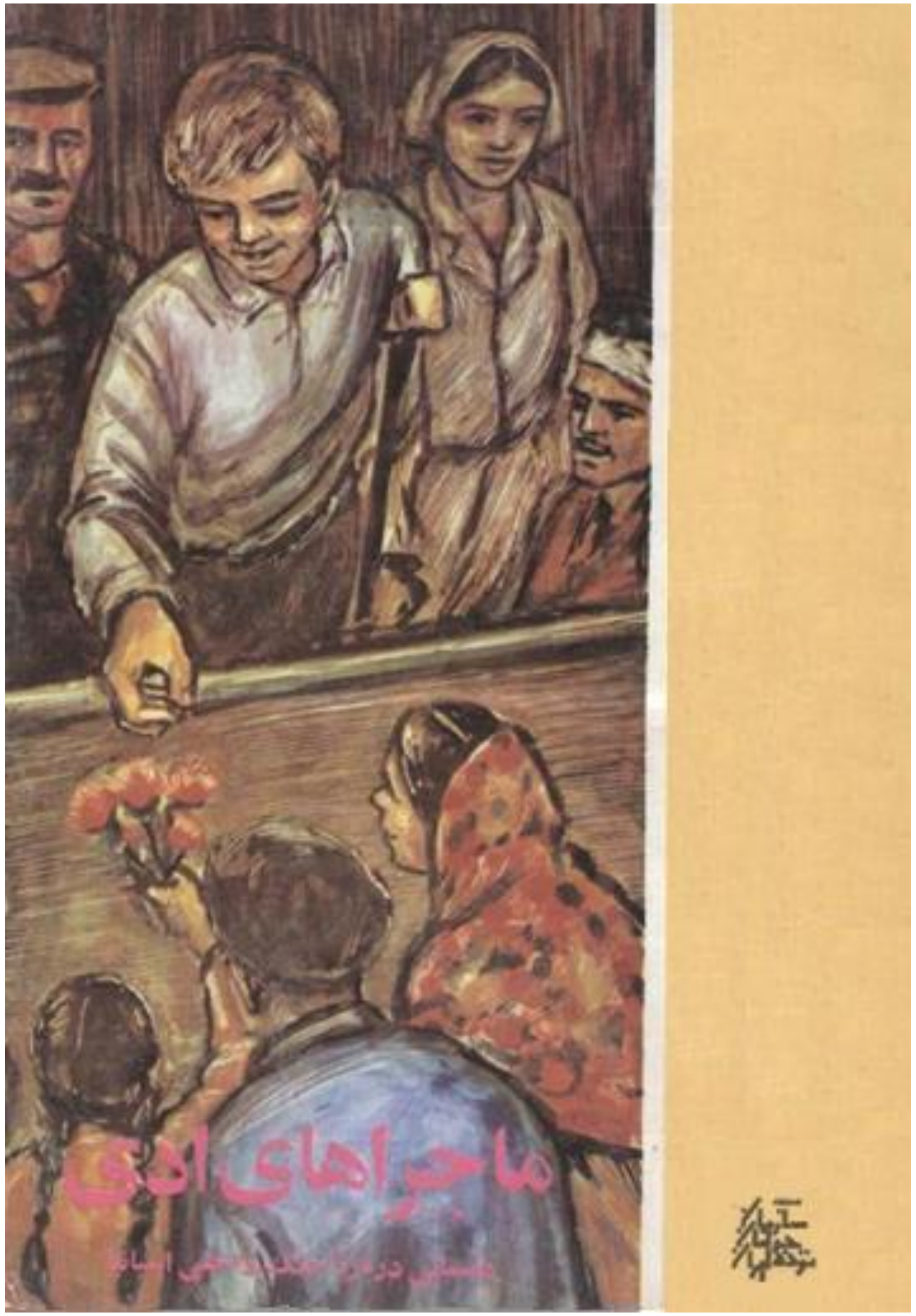
تقدیم به طبقهٔ کارگر رزمندهٔ ایران که در طول تاریخ و در نشیب و فراز آن، به خاطر احقاق حقوق پایمال شدهٔ اقتصادی– اجتماعی– سیاسی و ایدئولوژیکی خود و به خاطر به دست آوردن استقلال اقتصادی و تمامیت استقلال میهن خویش و همچنین به منظور اخذ آزادی‌های فردی و اجتماعی علیه استبداد، بیدادگری، علیه استثمار و استعمار امپریالیستی همواره به مبارزه برخاسته و با ریختن خون خود مهر پیروزی بر منشور آرمان‌های انسانی و طبقاتی خود زده است.

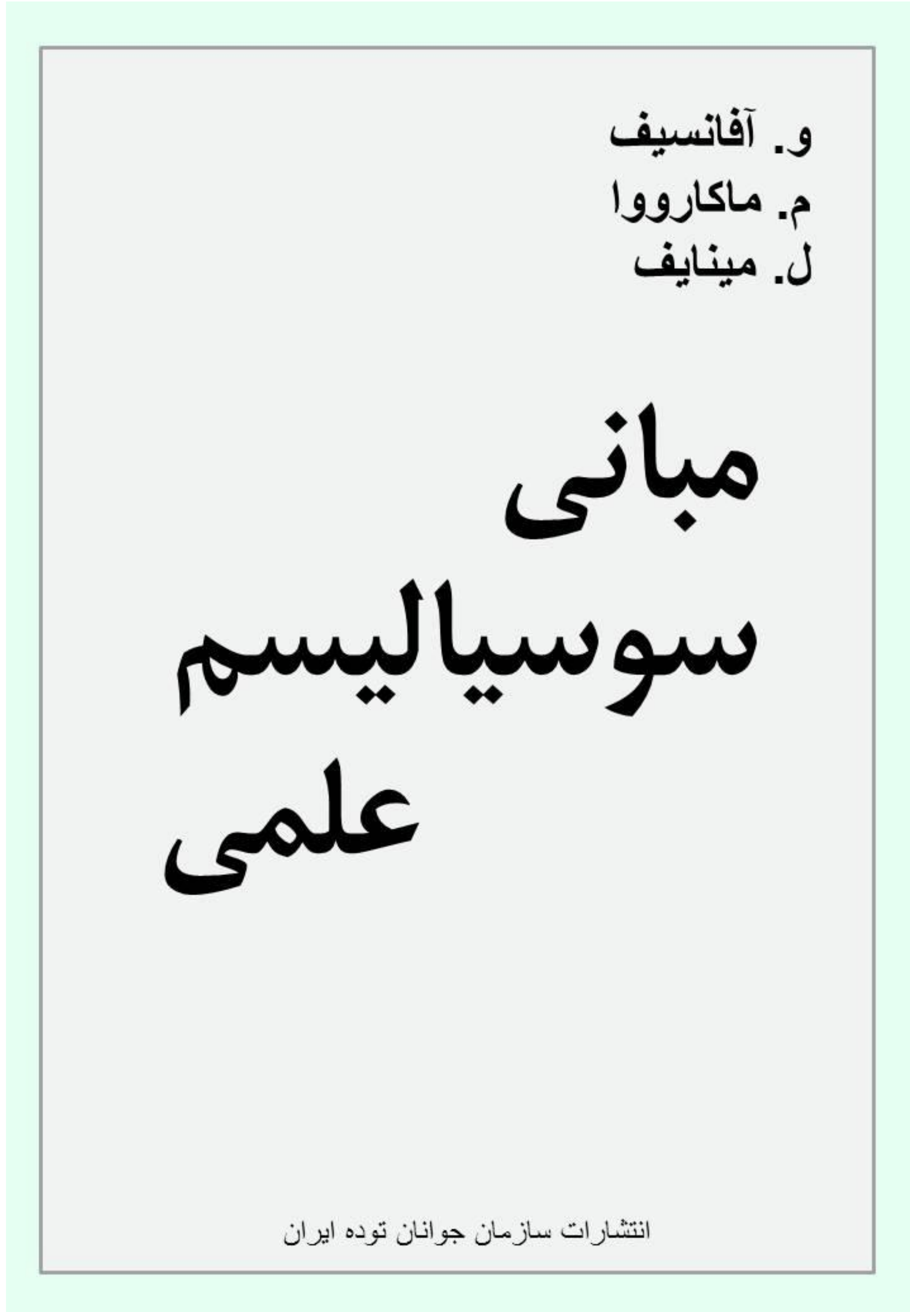

سیاحتنامه
فیثاغورس در ایران
ترجمه: یوسف اعتصامی


نابینای نوازنده
ولادیمیر
کورولنکو

انتشارات سازمان جوانان توده ایران

در کتاب‌خانه «به سوی آینده»:

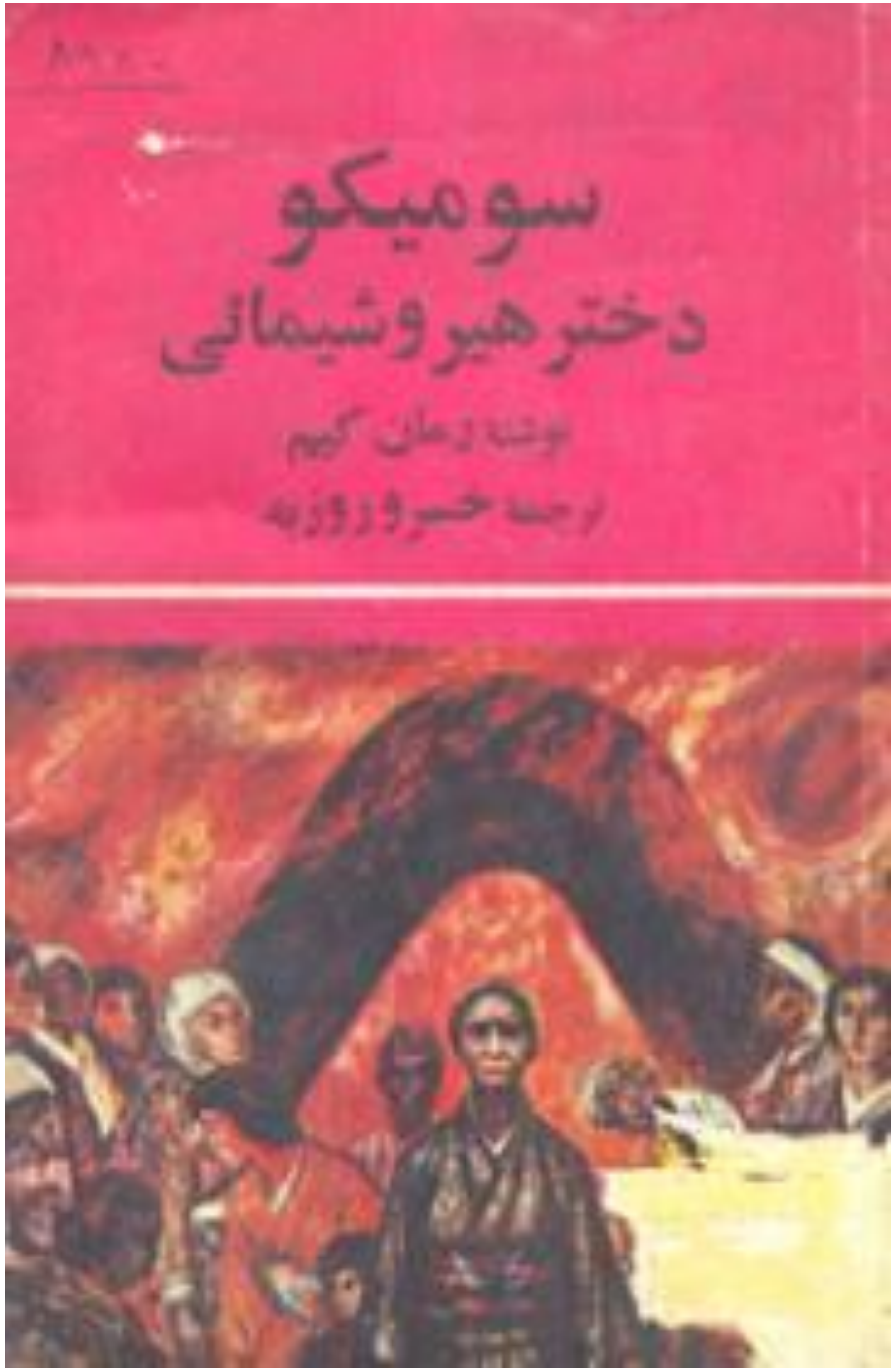




انتشارات حزب توده ایران

در کتاب‌خانه «به سوی آینده»:





به زودی منتشر می‌شود.

لابه‌کنان هرکز !

رودریگو روخاش

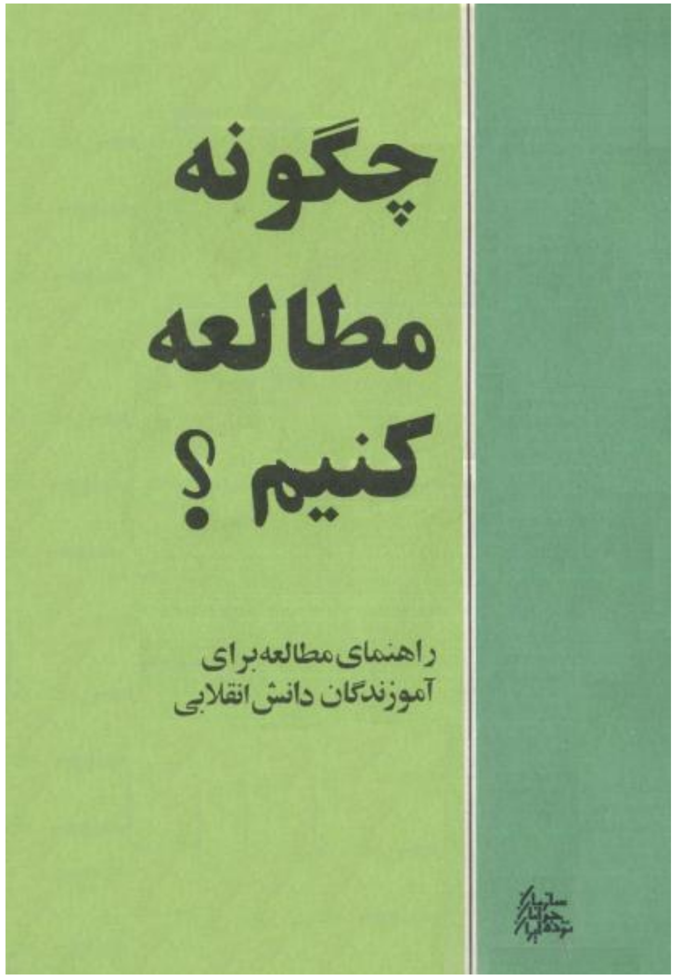
(عضو کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست شیلی و سردبیر ال‌سیگلو: ارگان مرکزی حزب)

و

داستان‌هایی درباره‌ی لنین

(از نویسندگان شوروی)

ترجمه: ر. ف.





کتاب‌خانه «به سوی آینده» در نظر دارد بخش اعظم کتاب‌هایی مندرج در کتاب‌های راهنمای مطالعه موسوم به «چگونه مطالعه کنیم؟» از انتشارات **سازمان جوانان حزب توده ایران** و «با کدام کتاب‌ها آغاز کنیم؟» از انتشارات **کانون دانش‌آموزان ایران** را در دسترس علاقمندان قرار دهد. ما را یاری کنید!

(... کار و دانش را به تخت زر بنشانیم ...)

انتشار این سری از کتاب‌های کتاب‌خانه «به‌سوی آینده» به‌افتخار قرار گرفتن قریب‌الوقوع در آستانه‌ی هفتادمین سالگرد آغاز پیکار حزب طراز نوین توده‌ها:**حزب توده ایران**، در راه تحقق حقوق کارگران و زحمتکشان، در راه بهروزی میهن و استقرار آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی، تقدیم علاقمندان می‌گردد .

کتابخانه «به سوی آینده»، (هوادار حزب توده ایران)